خواهد شد (۱۷) و اشخاصي که باین چیزها اعتقاد آرند با آیتي چند مقرون
خواهند گشت که باسمِ من دیوهارا بیرون خواهند نمود و بزبانهاي تازه
تکلّم خواهند نمود (۱۸) و مارهارا خواهند گرفت و اگر چیزِ کُشنده‌را بیآشامند
هرگز متأذّي نخواهند گشت و بر بیماران دست خواهند نهاد و ایشان
تن درست خواهند گردید * (۱۹) و بعد از تکلّمِ خداوند با ایشان به آسمان
صعود نموده بر دستِ راستِ خدا بنشست * (۲۰) و ایشان بیرون رفته در هر
مکان اعلام نموده و خداوند با ایشان عمل مینمود و با آیاتِ پیوسته آن
کلام‌را ثابت میگردانید * آمین *

تما شد کتابِ انجیلِ مرقُس

---

# کتابِ انجیلِ لُوقا

مشتمل

## بر بیست و چهار باب

---

(بابِ اوّل مشتمل بر هشتاد آیه)

(۱) از آنجا که جمعي شروع نموده که آن وقایعي‌را که در میانهٔ ما بیقین
پیوسته است تبیین نمایند (۲) به نهجي که آنان که زآغاز بچشمِ خود
میدیدند و خادمانِ کلام بوده بما رسانیده اند (۳) من نیز مصلحت چنان
دیدم که آن وقایع‌را تماماً مِنَ‌البدایت کمالِ تبعیّت نموده بر حَسَبِ
اتّصالِشان تحریر نمایم براي تو اي ثِیوفِلُسِ کرامي (۴) تا حقیقتِ سخناني
که تو آنهارا تعلیم یافتهٔ دریابي * (۵) در اوانِ هیرودیسِ سلطانِ یهودیّه زکریّاهٔ

نام کاهني بود که از دستهٔ اَبیاهْ بود و زني داشت از دخترانِ هارونْ که اورا نام اِلیصابات بود (۶) و ایشان هر دو در نزدِ خدا ثواب‌کار مي‌بودند و در تمامئ فرائض و سُننِ خداوند بي دغدغه رفتار مي نمودند (۷) و ایشان‌را فرزندي نبود زیرا که اِلیصاباتْ یائسه بود و هر دو بر عمر سبقت جُسته بودند * (۸) چنین بوقوع پیوست که در اواني که نوبتِ دستهٔ خود در نزدِ خداوندگار باداي لوازمِ کهانت مي‌پرداخت (۹) بر حَسَبِ آئینِ کهانت نوبتِ او شد که در هیکلِ خداوند در آمده بخور نماید (۱۰) و تمامئ گروهِ خلق در هنگامِ سوزانیدنِ بخور در بیرون نماز میکردند (۱۱) که یکي از فرشتگانِ خداوندگار بر او هویدا گشته چنانکه بر طرفِ راستِ مجمر ایستاده بود (۱۲) زِکَریاهْ از ملاحظهٔ او مضطرب گردیده خوف بر وَيْ استیلا یافت (۱۳) آن مَلَکْ وَیْرا گفت مترس اي زِکَریاهْ زیرا که دعاي تو مستجاب شده زوجه‌اَت اِلیصاباتْ پسري براي تو خواهد آورد و تو اورا یَحیَي خواهي نامید (۱۴) و ترا خواهد بود خوش‌وقتي و خرّمي و از تولّدِ آن بسیاري شادمان خواهند گردید (۱۵) زیرا که او در نزدِ خداوندگار بزرگ میشود و شراب و خمر نخواهد آشامید و هم از شکمِ مادرِ خود بروح‌اَلقدس مملوّ خواهد گردید (۱۶) و او بسیاري از بني اِسْرائیلْ‌را بسوي خداوند خداي آنها بر خواهد گردانید (۱۷) و او در پیشِ روي وَيْ بروح و قوّتِ اِیلیاهْ خواهد رفت تا که مائل گرداند قلوبِ پدران‌را بجانبِ فرزندان و نافرمانان‌را بفهمِ عاقلان تا که قومِ کاملي‌را براي خداوند مهیّا نماید (۱۸) زِکَریاهْ مَلَکْ‌را گفت که چه سان من این‌را بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زنِ من کُهن سال است (۱۹) مَلَکْ وَیْرا جواب داده گفت که مَنَم گَبرئیلْ که نزدِ خدا حاضر میباشم و براي همین فرستاده شده ام که با تو سخن گفته این مژده‌را بتو سپارم (۲۰) و اینکه تو خاموش خواهي بود بلکه یاراي تکلّم نخواهي داشت تا روزي که اینها واقع شود زیرا که تو سخن‌هاي مرا باور نکردي و حال آنکه آنها در وقتِ خود بوقوع

خواهد پیوست (۲۱) و مردم منتظر زکریاه بودند و از بسیاریء توقّفش در هیکل متحیّر میبوند (۲۲) و او بیرون آمده یاراي تکلّم با آنها نداشت پس در یافتند که در درون هیکل او امر غریبي‌را مشاهده نموده است که بآنها اشارت میکند و گنگ مانده است * (۲۳) و چون ایّام خدمتش منقضي گشته بخانهء خویش رفت (۲۴) و بعد از آن ایّام زوجه‌اش الیصابات آبستن شده خودرا پنج ماه پنهان داشته و گفت (۲۵) که در این اوان که خداوندگار خود منظور میداشت به این نهج با من عمل نموده تا ننگي که مرا در میان انسان میباشد بر دارد * (۲۶) و در ماه ششم فرشتهء گبرئیل از خدا بسوي شهري از جلیل که ناصرة نام داشت (۲۷) بنزد دختر دوشیزهء مریم نام که منسوب بود به یوسف نام مردي از دودمان داود فرستاده شد * (۲۸) و ملك بنزد وي آمده گفت که السّلام اي شرف یافته خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارکي (۲۹) و او چون این‌را دید از سخن او مضطرب شده و در شبهه افتاد که این چه نوع سلام است (۳۰) و ملك ویرا گفت که مترس اي مریم زیرا که تو یافتهء نعمت خدا دادرا (۳۱) و اینك تو آبستن خواهي شد و خواهي زائید پسري و اورا عیسي خواهي نامید (۳۲) و او شخص بزرگي خواهد بود و فرزند خداي تعالي خوانده خواهد شد و خداوند خدا تخت پدرش داودرا به وي خواهد داد (۳۳) و بر دودمان یعقوبي تا ابد سلطنت رانده سلطنتش‌را نهایت نخواهد بود (۳۴) مریم ملك‌را گفت که چگونه این تواند شد و حال آنکه من مردي‌را نیافته ام (۳۵) و ملك ویرا جواب داده گفت که روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و قوّت خداي تعالي بر تو سایه‌افکند از آنجاست که آن مولود مقدّس فرزند خدا خوانده خواهد شد (۳۶) و اینك الیصابات خویش تو نیز در پیریش بپسري بارور است و این ماه آنکس‌را که یائسه میدانند ماه ششم است (۳۷) زیرا که نزد خدا هیچ امري محال نیست (۳۸) مریم گفت اینك کنیزك خداوند

بشود بر من بر وفقِ کلامِ تو پس فرشته از نزدِ وَيْ جدا گشت * (۳۹) و مَرْیَمْ برخاسته در آن اوان بسوي کوهستان بجانبِ شهرِ یهُوداْه بسرعت شتافت (۴۰) و در خانهٔ زِکَرْیَاْه در آمده اِلِیصَاْبَاْتْ‌را سلام نمود (۴۱) و چون اِلِیصَاْبَاْتْ سلام کردنِ مَرْیَمْ‌را استماع نموده طفل در رحمِ او جِسته و اِلِیصَاْبَاْتْ بروح‌القدس مملوّ گشت (۴۲) و بآوازِ بلند تکلّم نموده گفت که در میانِ زنان مبارکي و مبارك است ثمرهٔ رحمِ تو (۴۳) و کجا سزاست مرا که مادرِ خداوندَم بنزدِ من آید (۴۴) اینك چون آوازِ سلامِ تو بگوشهایَم رسید طفل در شکمِ من از خرّمي بحرکت آمد (۴۵) و خوشحالِ زنِي که ایمان آورده است زیرا سخنانيرا که از جانبِ خداوندگار است بويْ کمالي میباشد (۴۶) و مَرْیَمْ گفت که * جانِ من خداوندگاررا ثنا میگوید (۴۷) و خوشنود میشود روحِ من بسببِ خدا نجات دهندهٔ من (۴۸) زیرا که نظرِ مرحمت بر حقارتِ کنیزكِ خود انداخته و اینك از این وقت تماميِ طبقاتِ انام مرا مبارك خواهند دانست (۴۹) زیرا که نموده است آن قادر کارهاي بزرگ براي من پس منزّه باد اسمِ او (۵۰) و رحمتِ او بر کساني که از او مي‌ترسند پُشت در پُشت (۵۱) و ببازوي خود قوّت‌را پدیدار نموده آناني‌را که بخیالاتِ خود برتري داشتند پریشان نمود (۵۲) و بزیر آورد مقتدران‌را از تختها و خاك نشینان‌را برداشت نمود (۵۳) و سیر گردانید گرسنه‌گان‌را از خوبیها و روانه نمود متموّلین‌را تُهي‌دست (۵۴) و بندهٔ خود اِسْرَاْئِیلْ‌را مساعدت نموده تا رحمتِ خودرا یاد آرد (۵۵) که بر اِبْرَاْهِیمْ و ذریّتَش تا ابد خواهد بود چنانچه به پدرانِ ما فرموده است * (۵۶) و مَرْیَمْ قریب به سه ماه با وَيْ بوده پس برگشت بخانهٔ خود * (۵۷) و اِلِیصَاْبَاْتْ‌را وقتِ وضعِ حمل رسیده پس زائید پسري‌را (۵۸) و شنیدند همسایگان و خویشانَش که خداوند بر وَيْ بسیار رحمت نموده پس ایشان نیز با وَيْ خرّمی نمودند * (۵۹) و در روزِ هشتم بجهةِ خُتنهٔ طفل آمده اورا باسمِ پدرَش زِکَرْیَاْه

میخواندند (۶۰) مادرش جواب داده گفت نه بلکه خوانده شود به یَحْیی (۶۱) وَیرا گفتند که نیست از خویشانِ تو شخصی که خوانده شود به این اسم (۶۲) پس پدرش‌را اشارت نمودند که به چیست خواهشت که نامیده شود (۶۳) و او تخته‌را خواسته بر آن نوشته گفت که اسمِ اوست یَحْیی و همه‌گي متحیّر گردیدند (۶۴) و در همان لحظه دهن و زبانِ وَي باز شده بحمدِ خدا تکلّم فرمود (۶۵) و بر همه‌گيء آنان که در اطرافِ ایشان ساکن می‌بودند خوف عارض گشت و در همهٔ کوهستانِ یهُودِیّه از این وقایع گفت‌وگو میرفت (۶۶) و آنان که شنیدند همه‌گي در دلِ خود متفکّر شده مي گفتند که آخرِ این طفل چه خواهد بود و با وَي بود دستِ خداوند * (۶۷) و پدرش زِکَرِیّاهْ بروح‌القُدس ممتلي گشته بالهام گفت * (۶۸) خداوند خداي اِسْرائیلْ مبارك باد زیرا که نظرِ مرحمت انداخته براي قومِ خود فدیه مقرّر فرمود (۶۹) و در خانهٔ بندهٔ خود داوُد شاخِ نجاتي براي ما بر پا داشت (۷۰) چنانچه بر زبانِ انبیاي مقدّسِ خود از اوانِ سلف فرموده است (۷۱) یعني نجات از دشمنانِ ما و از دستِ همهٔ آناني که کینه میورزند با ما (۷۲) تا آنکه بجاي آرد رحمتِ خودرا بر پدرانِ ما و تا آنکه یاد آرد عهدِ مقدّسِ خودرا (۷۳) یعني سوگندي که به اِبْراهیمْ پدرِ ما خورده است (۷۴) که بما این بخشش‌را خواهد فرمود تا آنکه ما از چنگِ دشمنانِ خود مستخلص شده بي خوف اورا بنده‌گي نمائیم (۷۵) و تا همه زنده‌گانيء خودرا بپاکیزه‌گي و صواب‌کاري در نزدِ او باشیم (۷۶) و تو اي کودک رسولِ خداوندِ تعالی خوانده خواهي شد زیرا که تو پیشِ روي خداوند خواهي رفت تا آنکه راه‌هاي اورا آماده نمائي (۷۷) و تا آنکه عطا شود بقومِ او شناسائيء راهِ نجات که با آمرزشِ گناهان است (۷۸) از غایتِ ترحّمِ خداي ما که بجهتِ آن روشنيء صبح از عالَمِ علو بر ما هویدا گشت (۷۹) تا آناني‌را که در تاریکي و سایهٔ مرگ نشسته بودند روشن گرداند و قدمهاي مارا براهِ آرام

راهنمائي نماید * (۸۰) و بزرگ میشد آن طفل و در روح قوّت مي‌یافت و تا اواني که بر بني اِسْرائیلْ ظهور نمود در اطرافِ بیابانها میزیست *

(بابِ دویم مشتمل بر پنجاه و دو آیه)

(۱) و در آن اوان چنین اتّفاق افتاد که از جانبِ قَیْصَرِ اَوگُوسطُسْ حکم شد که در همهٔ ولایات اسم‌نویسي نمایند (۲) و این نخستین اسم‌نویسي بود که در اواني که کُرینِیُوسْ حاکمِ شامْ بود واقع شد (۳) بجهةِ آنکه اسامی نوشته شود هرکسي بشهرِ خود رفتندي (۴) و یُوسِفْ نیز از جَلیلْ از شهرِ نَاصِرةِ به یِهُودِیَّه بشهرِ داؤُد که به بَیْتِ‌لِحِمْ مسمّي است رفت زانرو که او از دودمان و قبیلهٔ داؤُد میبود (۵) تا نوشته شود اسمَش با زنِ منسوب بخود مَریَمْ که آبستن بود * (۶) و در آن اوان که ایشان در آنجا بودند ایّامِ وضعِ حملَش رسید (۷) پس زائید نخستین پسرِ خودرا و اورا در قنداقهٔ پیچیده در آخُر خوابانید زیرا که نبود در اندرون کاروانسرا مکاني براي آنها * (۸) و در آن زمین شبانان میبودند که گلّهٔ خودرا حراست نموده در شب بنوبت کَشیک مي‌کَشیدند (۹) ناگاه فرشتهٔ خداوند بر آنها نزول نموده نورِ خداوند باطرافِ آنها درخشید و آنها بغایت مخوف گردیدند (۱۰) آن مَلَكْ ایشان‌را گفت مترسید که اینك مژدهٔ سروريِ بیغایت که خواهد بود براي تماميِ قبائل بشما آورده ام (۱۱) زیرا که نجات دهندهٔ از براي شما که او مسیح خداوند است امروز در شهرِ داؤُد متولّد شد (۱۲) و این است براي شما نشاني که یابید طفلی‌را که بقنداقه پیچیده در آخُر گذاشته شده است (۱۳) ناگاه فوجي از لشکرِ آسماني با آن مَلَكْ خدارا ستایش کنان نمودار شده میگفتند (۱۴) که خدارا است در عالَم بالا جلال و بر زمین آرام و در میانِ انسان رضامندي (۱۵) و چون آن فرشته‌گان از نزدِ آنها بسوي آسمان رفتند شبانان گفتند با یگدیگر که تا به بَیْتِ‌لِحِمْ رفته این واقعه‌را که خداوند بما نمودار گردانیده است ملاحظه نمائیم (۱۶) پس بزودي روان شده یافتند مَریَمْ و یُوسِفْ‌را و آن

طفل‌را در حالتي که در آخُر خوابیده بود (۱۷) پس ایشان ملاحظه نموده سخني‌را که در بارهٔ آن طفل بآنها گفته شده بود بدرستي دریافتند (۱۸) و هر آن کس که آن سخنانرا از شبانان شنیده متعجّب میشد (۱۹) و مَریَمْ تماميءِ این سخنانرا در دل جاي میداد و نگاه میداشت (۲۰) و شبانان خدارا حمد و ثنا گویان برگشتند زیرا که مطابقِ همهٔ آنچه بآنها گفته شده بود دیدند و شنیدند * (۲۱) و چون هشت روز ایّامِ خُتنهٔ طفل باتمام رسید اورا عیسي نامیدند و همان نام است که قبل از تقرّرش در رحِم مَلَكْ بآن نامَش خواند * (۲۲) و چون ایّامِ تطهیرَش رسید برحَسَبِ آئینِ مُوسي اورا باُورشَلِیم آوردند تا نزدِ خداوندَش برپا دارند (۲۳) چنانچه نوشته شده است در آئینِ خداوند که هر آن ذکوري که نخست باز کند رحِم‌را براي خداوند منزّه خوانده شود (۲۴) و تا قرباني گذرانند چنانچه در آئینِ خداوند مقرّر است یا جفتِ حمام یا دو جوجهٔ کبوتر (۲۵) و اینك کسي بود در اُورشَلِیمْ مسمّي بشِمْعُونْ که مردِ عادل و متّقي بود و منتظرِ تسلّيءِ اِسْرائیلْ میبود و روح‌اَلْقُدس بر او بود (۲۶) از روح‌اَلْقُدس الهام یافته که پیش از آنکه مسح کردهٔ خداوندرا نه بیند مرگ‌را نخواهد دید (۲۷) پس براهنمائيءِ روح در هیکل در آمده در هنگامي که والدینِ عیسي طفل‌را باندرون مي‌آوردند تا کرده شود اورا آنچه موافقِ رسمِ آئین است (۲۸) او بر ويْ دستِ خود گذاشت و خدارا حمد گفت * (۲۹) که خداوندا حالا تو بندهٔ خودرا برِ وفقِ سخنِ خود بسلامت رخصت میدهی (۳۰) زیرا که دیده است چشمانِ من نجاتِ تورا (۳۱) که در پیشِ روي همه‌گيءِ قبائل مهیّا کردهٔ (۳۲) نوري براي روشنيءِ قبائل و جلالِ قومِ خود اِسْرائیلْ * (۳۳) و یُوسِفْ و مادرَش از سخناني که در بارهٔ او گفته میشد متحیّر میبودند (۳۴) و شِمْعُونْ ایشانرا دعاي خیر کرده بمادرَش مَرْیَمْ گفت که اینك این کسي است که براي افتادن و برخاستنِ بسیاري در اِسْرائیلْ و براي هدفِ

مخالفان شدن گذاشته میشود (۳۵) و در دلِ تو نیز نیزهٔ فروِ خواهد رفت تا تصوّراتِ دلهاي بسیاري آشکارا شود * (۳۶) و بود زني نبیّهٔ حَنّا نامِ دخترِ فانُوئلْ از طائفهٔ عَشِیرْ بسیار کُهن سال و هفت سال از اوّلِ بکریّتِ خود با شوهر بسر بُرده (۳۷) و قریب بهشتاد و چهار سال بود که او بیوه بود و از هیکل جدا نشده با روزهها و دعاها روز و شب عبادت میکرد (۳۸) آن زن در آن ساعت حاضر شده خداوندرا شکر مینمود و در بارهٔ او با همهگيِ منتظرانِ نجات در اُورِشَلِیمْ تکلّم مینمود * (۳۹) چون جمیعِ رسومرا بحَسَبِ آئینِ خداوند بجا آوردند بجانبِ جَلِیلْ و شهرِ خود ناصَرةْ برگشتند (۴۰) و آن طفل بزرگ شده در روح قوّت پیدا کرده بعقل مملوّ میشد و با وَيْ بود توفیقِ خدا * (۴۱) و والدینِ او هر سال در عیدِ فصح باُورِشَلِیمْ میرفتند (۴۲) و چون دوازده ساله شد ایشان موافقِ رسمِ عید باُورِشَلِیمْ رفتند (۴۳) و چون ایّامِ عیدرا تمام کرده در اواني که مراجعت مینمودند آن طفل عیسيِ در اُورِشَلِیمْ توقّف نمود و یُوسِفْ و مادرَش نمي دانستند (۴۴) بلکه زانجائي که گمان میداشتند که او در کاروان است یك منزل آمده در میانِ خویشان و آشنایانَش جستُجو مینمودند (۴۵) و اورا نیافته در تفحّصِ او باُورِشَلِیمْ برگشتند * (۴۶) و بعد از سه روز اورا یافتند که در وسطِ معلّمان در هیکل نشسته است و از آنها مي‌شنود و پرسش مینماید (۴۷) و همهگيِ آناني که از او مي‌شنیدند از ذهن و جوابهایَش متحیّر میبودند (۴۸) اورا دیده تعجّب نمودند مادرَش وَيْرا گفت اي کودك چرا چنین بما نمودي اینك پدرِ تو و من اندوهناك گشته در جستُجويِ تو میبودیم (۴۹) ایشانرا گفت که چرا مرا مي‌جستید آیا ندانسته بودید که مرا میبایست در خانهٔ پدرِ خود باشم (۵۰) و ایشان این سخن‌را که بایشان گفت نیافتند (۵۱) و با آنها روان شده بناصَرةْ آمد و مطیعِ آنها بوده مادرَش تماميِ این واقعات‌را در دلِ خود نگاه میداشت * (۵۲) و عیسيِ در عقل و قامت و مهرباني نزدِ خدا و خلق ترقّي میکرد *

(باب سیوم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(۱) در سالِ پانزدهم از سلطنتِ تبریوس قیصر که پنتیوس پیلاطس حاکمِ یهودیّة و هیرودیس رئیسِ ربعِ جلیل و فیلپّوس برادرش رئیسِ اتوریّه و مرزوبومِ تراخونیِ و لیسنیاس رئیسِ ربعِ آبیلینی (۲) و حنّا و قیافا کاهنانِ بزرگ مي‌بودند کلامِ خدا نازل شد به یحیيِ ابنِ زکریّاه در بیابان * (۳) و آمده همه‌گیء مرزوبومِ اطرافِ رودِ اُردن‌را براي آمرزشِ گناهان بغسلِ توبه ندا میکرد (۴) چنانچه در صحیفهء اخبارِ اشعیاهِ پیغمبر نگارش یافته است که مي‌گفت در بیابان آوازِ فریاد کننده ایست که راهِ خداوندرا مستعد کنید و طرقِ اورا مستقیم سازید (۵) هر گودي انباشته و هر کوه و تلّي پست خواهد گردید و کجیها راست و راه‌هاي درشت هموار خواهد شد (۶) و خواهد دید مجموعِ بشر نجاتِ خدارا (۷) و طوائفي‌را که براي غسلِ تعمیدش بیرون رفتندي مي‌گفت اي افعي‌زاده‌گان کهِ شمارا راه نمود که بگریزید از غضب آینده (۸) پس بیآرید ثمراتي که شایستهء توبه باشد و در دلِ خود شروع بگفتن ننمائید که مارا پدر ابراهیم است زیرا که بشما میگویم که خدا قادر است بر آنکه برخیزاند از این سنگها فرزندان از براي ابراهیم (۹) و الحال تبر بر بیخِ درختان گذاشته شده است و هر درختي که ثمرِ نیکو نیآرد بریده و بآتش افکنده خواهد شد * (۱۰) و طوائف پرسیدندش و گفتند که پس مارا چه باید کرد (۱۱) آنهارا جواب داده گفت کسي که دو جامه دارد آن کس‌را که ندارد شریك سازد و آن کس که نان دارد هم چنین بایدش کردن (۱۲) و باج‌خواهان نیز بجهةِ غسلِ تعمید آمده گفتندش که اي استاد مارا چه بایست کردن (۱۳) آنهارا فرمود که شما بیش از آنچه بر شما مقرّر است طلب مکنید (۱۴) سپاهیانش نیز پرسیدند که مارا چه باید کرد آنهارا فرمود که هیچ کس‌را جبر ننمائید و بر کسي افترا ننموده و بمواجبِ خود اکتفا نمائید * (۱۵) و در اثنائي که مردم در انتظار میبودند و هر یك در دلهاي

خود تصوّر مینمودند در بارهٔ یَحْیَی که آیا این مسیح باشد (۱٦) یَحْیَی همه‌گی‌را باین خطاب مخاطب نموده که من شمارا غسل بآب میدهم امّا آید کسی که قوی‌تر است از من و من نیستم قابلِ آنکه بندِ نعلینَش‌را کُشایم آن است که شمارا بروح‌القُدس و آتش غسل خواهد داد (۱۷) که طبقَش در دستِ اوست و خرمنِ خودرا خوب پاك نموده گندم‌را در انبارِ خود جمع خواهد نمود و کاه‌را در آتشی که افسرده‌گی نپذیرد خواهد سوزانید (۱۸) و باندرزهای بسیارِ دیگر آن گروه‌را نصیحت فرمود * (۱۹) و رئیسِ ربع هِیرُودِیس که بسببِ هِیرُودِیا زنِ برادرِ خود فِیلِپّوس و بسببِ قبائحِ دیگر که هِیرُودِیس متوجّهٔ آن میبود از او ملامت یافته بود (۲۰) این‌را نیز بر آنها مزید کرد که یَحْیَی‌را در زندان محبوس گردانید * (۲۱) و چونکه تمامیءِ مردم غسل یافته‌ند و عیسی نیز غسل یافته دعا مینمود چنین بوقوع پیوست که آسمان باز شده (۲۲) و بصورتِ جسمانی روح‌القُدس چون کبوتری بر او نازل شده و آوازی از آسمان بر آمد که گفت توئی پسرِ محبوبِ من و بتو رضامند میباشم * (۲۳) و عمرِ عیسی تخمیناً آغاز به سی سال بود و چنانچه گمان میداشتند بود پسرِ یُوسِفِ پسرِ هِیلِی (۲۴) پسرِ مَتّاثِ پسرِ لِیوِیءِ پسرِ ملْخِیءِ پسرِ ینّاء پسرِ یوسِف (۲۵) پسرِ مَطّاثِیّاء پسرِ عامُوسِ پسرِ ناحُوم پسرِ اِسْلِیءِ پسرِ نَگّی (۲٦) پسرِ مأاثِ پسرِ مَطّاثِیاء پسرِ شِمْعِیءِ پسرِ یُوسِفِ پسرِ یهُوداه (۲۷) پسرِ یُوحَنّاء پسرِ رِیصاء پسرِ زرُبّابِلِ پسرِ شِئَلْتِیئِیل پسرِ نیرِی (۲۸) پسرِ ملْخِیءِ پسرِ اَدّیءِ پسرِ قُوصامِ پسرِ اِلْمُودامِ پسرِ آئیر (۲۹) پسرِ یوسِیءِ پسرِ اِیلِعازِرِ پسرِ یُورِیمِ پسرِ مَتّاثِ پسرِ لِیوِی (۳۰) پسرِ شِمْعُونِ پسرِ یِهُوداهِ پسرِ یوسِفِ پسرِ یُونانِ پسرِ اِیلِیاقِیم (۳۱) پسرِ مِیلِیاء پسرِ مِنّانِ پسرِ مَطّاثاء پسرِ ناثانِ پسرِ داوُد (۳۲) پسرِ یِشَی پسرِ عُوبِیدِ پسرِ بوعَزِ پسرِ سَلْمُونِ پسرِ نَحْشُون (۳۳) پسرِ عمّیناداب پسرِ آرام پسرِ حِصرونِ پسرِ پِرِصِ پسرِ یِهُوداه (۳۴) پسرِ یعقُوبِ پسرِ اِسْحَقِ پسرِ اِبْراهِیمِ پسرِ تِرَحِ پسرِ ناحُور (۳۵) پسرِ سِرُوگِ پسرِ رِعُو پسرِ پِلِگِ

پسرِ عیبِرِ پسرِ شِلَح (۳۶) پسرِ قِینان پسرِ اَرفَکشَد پسرِ سام پسرِ نوحِ پسرِ لِمِك (۳۷) پسرِ مِتوشَلَح پسرِ اَخنوخ پسرِ یِرِد پسرِ مَهلَلَئیل پسرِ قِینان (۳۸) پسرِ اِنوشِ پسرِ شیث پسرِ آدم پسرِ الله *

(بابِ چهارم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و عیسی از روح القدس مملو بوده از رودِ اُردُن مراجعت فرموده بقوتِ روح در بیابان روان گشت (۲) و مدتِ چهل روز اِبلیس اورا ممتحن میساخت و در آن اوان مطلقا نمي خورد و چون آن ایام باتمام رسید در آخر گرسنه گشت (۳) اِبلیس اورا گفت چنانچه تو پسرِ خدا هستي بفرما این سنگ‌را تا نان شود (۴) و عیسی در جواب با وَي گفت که نوشته شده است که انسان نه همین بمجردِ نان خواهد زیست بلکه بهر [نوع] فرموده‌ء خدا (۵) اِبلیس اورا بر کوهِ بلندي آورده تمامیء ممالكِ ربعِ مسکون‌را در آني بوَي نمودار کرد (۶) گفت وَیرا اِبلیس که من جمیعِ این قدرت و شأنِ آنهارا بتو خواهم داد زیرا که وا گذاشته شده است بمن و هر آن کس‌را که خواهم دهم (۷) و چنانچه در پیشِ من سجده نمائي این همه تورا خواهد بود (۸) عیسی در جواب باو فرمود که بعقبِ من برو اي شیطان زیرا که نوشته شده است که تو خداي خود خداوندرا ستایش کن و اورا بتنهائي بنده‌گی نما (۹) پس اورا به اُورشَلیم آورده بر کنگره‌ء هیکلش ایستاده نمود و گفتش چنانچه تو پسرِ خدا هستي خودرا از اینجا بپائین انداز (۱۰) زانرو که نوشته شده است که او بفرشته‌گانِ خود در باره‌ء تو حکم خواهد فرمود که تورا حراست نمایند (۱۱) و اینکه تورا بر دستها خواهند برداشت که مبادا پاي تو از سنگ کوفت یابد (۱۲) عیسی در جواب با وَي گفت که گفته شده است که تو امتحان منما خداوند خداي خودرا (۱۳) و اِبلیس تمامیء امتحانات‌را تمام نموده مدتي از وَي جدا گشت * (۱۴) و عیسی بقوتِ روح بسوي جَلیل برگشت و آوازه‌ء او بتمامیء مرزوبومِ اطراف پیچید (۱۵) و او

در مجامعِ آنها تعلیم میداد و همه‌گي اورا تحسین مینمودند * (۱۶) و او تا ناصرةٔ محلّي که تربیت یافته بود آمده و در روزِ سبت بر حسبِ رسمِ خود در مجمع در آمده براي تلاوت برخاست (۱۷) و کتابِ اِشَعیاهِ پیغمبر باو داده شد و او ويَ‌را باز نموده مقامي‌را یافت که در آنجا مرقوم است (۱۸) که بر من است روحِ خداوند براي کاري که مرا براي آن مسح فرموده و فرستاده مرا که بفقیران مژده آرم و دل شکسته‌گان‌را شفا بخشم و دهم خبرِ رستگاري به اسیران و بینائي بکوران و آزاد سازم جراحت دیده‌گان‌را (۱۹) و ندا کنم بسالِ مقبولِ خداوند (۲۰) پس کتاب‌را بسته بسرهنگ داده بنشست و همه‌گيء مجمع چشمهاي خودرا بر او دوختند (۲۱) و بآنها آغازِ تکلّم فرموده که امروز این کتاب تکمیل یافته است در گوشهاي شما (۲۲) و همه براي ويَ شهادت داده و از سخنانِ مهرآمیزي که از دهنش بیرون مي‌آمد تعجّب کرده میگفتند که آیا نیست این پسرِ یُوسِف (۲۳) و بآنها گفت که بي شبهه این مثل‌را بمن خواهید آورد که اي طبیب خودرا شفا بخش و آنچه‌را که در کَپِرناحُوم شنیدیم که واقع شده است در اینجا نیز که وطنِ تُست کرده باش (۲۴) و باز گفت که من بدرستي گویم شمارا که هیچ پیغمبري در وطنِ خود قبول کرده نمي شود (۲۵) و من به تحقیق شمارا گویم که در ایّامِ اِیلیاه [که اِلیاس باشد] در اواني که از آسمان مدّتِ سه سال و شش ماه باران منقطع گردید بنوعي که گراني عظیمي در تماميء زمین هویدا گشت بودند بیوه‌هاي بسیار در اِسرائیل (۲۶) لیکن اِیلیاه فرستاده نشد بنزدِ هیچ یك از آنها مگر به صارِپتهء صِیدونِي بنزدِ زنِ بیوهء (۲۷) و در زمانِ اِلیشاعِ پیغمبر بودند مبروصِ بسیاري در اِسرائیل و نشد هیچ کس از آنها مصفّي مگر نَعمانِ صُوري * (۲۸) و چون شنیدند این سخنان‌را تماميء اهلِ مجمع غضبناك گشته (۲۹) برخاسته از شهرش بیرون نموده بدامنِ کوهي که شهرِ ایشان بر آن بنا شده بود آورده که از کوه سرازیرش نمایند (۳۰) لیکن او از میانِ آنها

گذشته روان گردید * (۳۱) و بکپرناحوم که شهري است از شهرهاي جليل آمده در روزِ سبت ايشانرا تعليم مينمود (۳۲) و از تعليم کردنش متحيّر ميبودند زيرا که کلامش با قوّت ميبود (۳۳) و در آن مجمع بود کسي که در آن بود روحِ ديوِ پليد که بآوازِ بلند فرياد کرده (۳۴) گفت که واگذار مارا چه کار است تورا اي عيسيء ناصري گويا که آمدهٔ که مارا هلاك گرداني مي‌شناسم که کيستي تو اي مقدّسِ اللّه (۳۵) عيسي اورا نهيب کرده گفت که خاموش باش و بيرون آي از او پس آن ديو اورا درميان انداخته از او بيرون شد و اورا مطلقا ضرري نه رسانيد (۳۶) و همهٔ‌گي از آن بشکفت آمده با يکديگر متکلّم شده ميگفتند که اين چه نوع کلامي است که بقدرت و توانائي به ارواحِ پليده فرمان دادهٔ بيرون مي‌آيند (۳۷) و صيتِ او به اطرافِ همهٔ مرزوبوم پيچيد * (۳۸) و او از مجمع برخاسته بخانهٔ شِمْعُون درآمد و مادرزنِ شِمعون بتبِ شديدي مبتلا بوده اورا در بارهٔ او التماس نمودند (۳۹) و بنزدِ وي ايستاده تب‌را نهيب نمود که از او زائل شده او في‌الفور برخاسته ايشانرا خدمت کردن گرفت * (۴۰) و در غروبِ آفتاب همهٔ آناني که کسانِ ايشان گرفتار بودند بناخوشيهاي گوناگون ايشانرا بنزدَش آوردند و او دستهاي خويش برهر يك از آنها نهاده ايشانرا شفا مي‌بخشيد (۴۱) و از [داخلِ] اکثرِ مردم ديوان بيرون رفته فرياد مينمودند که توئي مسيحِ پسرِ خدا و او ايشانرا نهيب کرده اجازت بگفتنِ اينکه دانسته بودند که او مسيح است نفرمود * (۴۲) چونکه هنگامِ روز آمد بيرون رفته به ويرانهٔ رسيد و طوائف جستجويش نموده باو رسيده چنگ در وي زدند که مبادا از ميانِ ايشان بدر رود (۴۳) ايشانرا گفت که بايست مرا که مژدهٔ ملکوتِ خدارا بشهرهاي ديگر برسانم زيرا که فرستاده شده ام براي همين کار (۴۴) پس در مجامعِ جليل پيوسته وعظ مينمود *

(بابِ پنجم مشتمل بر سي و نه آیه)

(۱) و چون بر کنارهٔ دریاچهٔ گِنِّیسَرِت ایستاده بود و گروهي بروَيْ هجوم نمودند که کلام خدارا بشنوند (۲) دید دو کِشتي‌را که بکنارهٔ دریاچه ایستاده بود و ماهي‌گیران از آنها برآمده دامهارا مي‌شُستند (۳) بریکي زان کِشتیان که زانِ شِمْعُون بود سوار شده از او درخواست نمود که کِشتي‌را از کناره اندکی دور نماید پس در آن نشسته مردم‌را از کِشتي تعلیم میفرمود * (۴) و چون تکلّم باتمام رسید شِمْعُون‌را فرمود که برانید بعمقِ بحر و بیندازید دامهاي خودرا براي شکار (۵) شِمْعُون ويَرا جواب داده گفت اي مولا ما تمامِ شب زحمت کَشیده هیچ صید ننموده ایم لیکن بفرمودهٔ تو دام‌را خواهم انداخت (۶) چون چنین کردند بقدر انبوهی از ماهیان احاطه نموده که دامِ ایشان مي گسیخت (۷) به رُفَقائي که در کِشتيِ دیگر بودند اشاره کردند که آنها آمده کومك نمایند پس ایشان آمده هر دو کِشتي‌را بنهجی انباشتند که مشرف بغرق میبودند (۸) چون شِمْعُونِ پِطْرُس این‌را دیده بر زانوهاي عیسي افتاده عرض کرد که اي مولا از من جدا شو زیرا که من مردي هستم گناه‌کار (۹) زیرا که بسببِ شکارِ ماهیاني که بچنگ آورده بودند حیرت اورا وهمهٔ رفیقانَش‌را فرو گرفته بود (۱۰) و بهمان قِسم پسرانِ زِبِدي‌را یُوحَنّا و یَعْقُوب که شِمْعُون‌را شریك میبودند و عیسي شِمْعُون‌را فرمود که مترس که از این هنگام تو مردم‌شکار خواهي بود (۱۱) آنگاه کِشتیانرا بساحل کَشیده همه‌گيِ چیزهارا وا گذاشته از عقبش روان شدند * (۱۲) و در هنگامي که در یکی از شهرها بود ناگاه مردي که پُر بود از برص عیسي‌را دیده و بر رو افتاده استدعا نموده گفت مولانا اگر خواهي تواني که پاك نمائي مرا (۱۳) پس دست‌را دراز نموده و اورا لمس نموده فرمود که خواهم مصفّي شو و در زمان برص او رفع شده (۱۴) اورا فرمود که بهیچ کس مگو بلکه از آنجا رفته خودرا بکاهن بنما و چنانچه مُوسي حکم نموده است هدّیه براي طهارتِ خود بگذران تا

براي آنها شهادتي باشد (۱۵) ليك آوازهء او بيشتر از پيشتر روان شده گروهي انبوه باتّفاق آمده تا كه كلامَش‌را شنيده و شفاي بيمارانِ خودرا از او دريابند (۱۶) و ليك او در صحراي متواري بوده بدعا اشتغال مينمود * (۱۷) و يك روز چنين وقوع يافت كه او تعليم ميداد و بعضى از فَرِيسيانْ و فُقَها كه از تماميء قُراء جَلِيلْ و يِهُودِيَّه و اُورشَلِيمْ آمده بودند نشسته و حاضر بود قوّتِ شفابخشِ خداوند (۱۸) و ناگاه كساني چند شخصى‌را كه مفلوج بود بر تختي آورده خواستند كه اورا باندرون آورده بنزدَش گذارند (۱۹) چون بسببِ ازدهامِ خلق راه نيافتند كه اورا باندرون داخل نمايند بر بام رفته اورا از ميانِ سفالها باتخت در پيشِ روي عيسيٰ در وسط نهادند (۲۰) چون او ايمانِ آنهارا ملاحظه نمود وَيرا گفت كه اي شخص گناهانِ تو آمرزيده شده است (۲۱) و نويسنده‌گان و فَرِيسيانْ در فكر افتاده گفتند كه اين كيست كه كفر ميگويد كيست كه تواند گناهانرا آمرزيد جز خدا وبس (۲۲) و عيسيٰ تصوّراتِ آنهارا دريافت نموده ايشانرا جواب داده فرمود كه در دلهاي خود چه تصوّر ميكنيد (۲۳) كدام است اسهل گفتن كه گناهانت آمرزيده شد يا گفتن كه برخيز و بخرام (۲۴) و ليكن تا بدانيد كه فرزندِ انسان بر زمين اختيار دارد كه بيآمرزد گناهانرا بمفلوج گفت كه تورا گويم كه برخاسته وتختِ خودرا برداشته بخانهء خود روان شو (۲۵) و او فيالْفور در نزدِ ايشان تختي‌را كه بر آن خوابيده بود برداشته و خدارا حمدگويان بخانهء خويش روان شد (۲۶) و تحيّر همه‌گي‌را فرو گرفته و خدارا سپاس نمودند و ترسناك گشته ميگفتند كه ما امروز اُمورِ غريبه مشاهده نموده ايم * (۲۷) و بعد از آن بيرون رفت و باج‌خواهي‌را كه لِيوِي نام داشت ديد كه بر باج‌گاه نشسته است وَيرا فرمود از عقبِ من آي (۲۸) و او همه چيزهارا ترك نموده برخاسته از عقبِ او روان شد (۲۹) و لِيوِي ضيافتِ عظيمي براي او در خانهء خود مهيّا نموده و در آنجا گروهي بسيار بودند از باج‌خواهان و ديگران كه از هم نشينيان

بودند (۳۰) و نویسنده‌گانِ ایشان و فَرِیسیانْ غوغا نموده بشاگردانِ او گفتند که چرا میخورید و می نوشید شما با باج خواهان و گناه‌کاران (۳۱) عیسی ایشان‌را جواب داده فرمود که تن‌درستان‌را احتیاجی بطبیب نیست بلکه بیمارانرا است (۳۲) و نیآمده ام من که نیکان‌را بتوبه صلا دهم بلکه گناه‌کاران‌را * (۳۳) آنها گفتندَش که چون است تلامیذِ یَحْیی دائم روزه دارند و دعا نمایند و بهمان دستور تلامیذِ فَرِیسیانْ نیز امّا شاگردانِ تو دائم میخورند و می‌آشامند (۳۴) ایشان‌را فرمود آیا شما سوریان‌را مادامی که داماد با ایشان است توانید روزه‌دار نمود (۳۵) و لیک آید ایّامی که داماد از پیشِ آنها برداشته خواهد شد و در آن ایّام روزه خواهند داشت (۳۶) و او مثلی برای آنها آورد که نمی دوزد هیچ کس به رختِ کُهنه پارچهٔ رختِ نَوْرا و الّا رختِ نَوْ نیز از آن شکافد و پارچهٔ نَوْ با کُهن موافقت ننماید (۳۷) و هیچ کس شرابِ نَوْرا در مشکهای کُهنه ننماید و الّا شرابِ نَوْ مشکهارا پاره نموده و خود ریخته میشود و مشکها تباه خواهد گشت (۳۸) و لیکن شرابِ نَوْرا در مشکهای نَوْ باید گذاشت تا هر دو باقی مانَد (۳۹) و هیچ کس نیست که شرابِ کُهنه‌را آشامیده نَوْرا فی‌الفور خواهش نماید زیرا که گوید کُهنه نیکوتر است *

(باب ششم مشتمل بر چهل و نه آیه)

(۱) و در آن روزِ شنبه که بعد از شنبهٔ بزرگ است چنین اتّفاق افتاد که چون از میانِ زراعتها عبور مینمود شاگردانَش خوشه‌هارا چیده بدستها مالیده میخوردند (۲) و بعضی از فَرِیسیانْ بایشان گفتند که چرا میکنید چنین کاری‌را که در سَبْت کردنِ آن جائز نیست (۳) عیسی ایشانرا جواب فرمود که آیا نخوانده اید آنچه‌را کرد داؤدْ و رُفَقای او در وقتی که گرسنه بود (۴) که چه سان او در خانهٔ خدا در آمده نانهای تقدیم‌را که خوردنِ آنها جائز نیست هیچ کس‌را جز کاهنان وبس برداشت و خود تناول نمود و رُفَقای خویش‌را نیز داد (۵) و نیز آنهارا فرمود که فرزندِ انسان خداوندِ

سَبْت نیز میباشد * (۶) و در سَبْتِ دیگر اتّفاق افتاد که او در مجمع در آمده تعلیم مینمود و شخصي در آنجا حاضر بود که دستِ راستَش خشك میبود (۷) و نویسنده‌گان و فَرِیسیانْ اورا مترصّد میبودند که شاید اورا در سَبْت شفا دهد تا جاي شکایت بر او یابند (۸) و خود تصوّراتِ آنهارا دریافته بآن شل‌دست فرمود که برخیز و در میانه به ایست پس او برخاسته و ایستاد (۹) عیسي ایشانرا گفت که چیزي شمارا بپرسم آیا نیکوئي نمودن در روزِ سبت جائز است یا بدي نمودن رهانیدن نفسي‌را یا هلاك نمودن (۱۰) پس به اطراف بهمه‌گيء آنها نگاه نموده آن شخص‌را فرمود که دراز کن دستِ خودرا و او چنان نموده آن دست چون دیگردستَش درست گردید (۱۱) و آنها چون دیوانه‌گان شده با هم میگفتند چه کنیم عیسي‌را * (۱۲) و در آن ایّام چنین اتّفاق افتاد که بسوي کوه بقصدِ نماز بیرون رفت و در دعاي خدا شب‌را بسر بُرده (۱۳) چون روز برآمد شاگردانِ خویش‌را پیش خوانده و دوازده نفررا از آنها اختیار فرموده بحواري مسمّي نمود (۱۴) یعني شِمْعُونْ‌را که بپِطْرُسْ ملقّب فرمود و برادرَش اَنْدْرِیاسْ و یَعْقُوبْ و یُوحَنّا و فِیلِپُّوسْ و بَرْتُلْمَا (۱۵) و مَتّي و تُومَا و یَعْقُوبِ پسرِ حَلْفی و شِمْعُونْ که بغیور ملقّب است (۱۶) و یهُودَاهِ برادرِ یَعْقُوبْ و یهُودَاهِ اِسْکَرِیُوطي که خائن گردید (۱۷) و بآنها پائین آمده بر میدان ایستاد و جماعتِ شاگردانَش و گروهي وافر از تماميء یهُودِیّه و اُورشَلِیمْ و اطرافِ دریاي صُورْ و صِیدُونْ که از براي استماعِ کلامَش و شفا یافتن از امراضِ خود آمده بودند (۱۸) و اشخاصي که از ارواحِ پلیده صدمه مي‌یافتند نیز شفا مي‌یافتند (۱۹) و تماميء آن گروه میخواستند که اورا مسّ نمایند از آنجا که قوّت از او نشر مینمود و همه‌را تن درست مینمود * (۲۰) و چشمانِ خویشرا بشاگردانَش انداخته فرمود خوشا حالِ شما اي مسکینان زیرا که ملکوتِ خدا زانِ شماست (۲۱) و خوشا حالِ کساني که الحال گرسنه میباشید زیرا که شیر خواهید گردید و خوشا به احوالِ شما که الحال گریان‌اید زیرا

كه خواهيد خنديد (۲۲) و خوشا حالِ شما كه مردم براي فرزندِ انسان شمارا دشمن دارند و جدا سازند و رسوا كنند و بيرون نمايند نامِ شمارا چون نامِ بد (۲۳) و در آن وقت خوش‌وقت باشيد و فرح نمائيد زيرا كه بسيار است در آسمان مزدِ شما كه كردند پدرانِ آنها به پيغمبران مثلِ اينهارا (۲۴) ليكن واي بر شما اي كساني كه صاحبِ دولت ميباشيد زيرا كه شما تسلّيء خودرا [تمام] يافته ايد (۲۵) و واي بر شما اي سير شده‌گان زيرا كه گرسنه خواهيد گشت واي بر شما كه الحال ميخنديد زيرا كه خواهيد نمود گريه و زاري (۲۶) واي بر شما وقتي كه تماميء خلق شمارا تحسين نمايند زيرا كه اجدادِ ايشان چنين كردند مر پيغمبرانِ كاذب‌را * (۲۷) و شمارا كه مي‌شنويد ميگويم كه دشمنانِ خودرا دوست داريد و نيكي كنيد كساني‌را كه عداوت كنند شمارا (۲۸) و تبرّك گوئيد اشخاصي‌را كه لعنت كنند شمارا و دعاي خير نمائيد آناني‌را كه با شما بد رفتاري نمايند (۲۹) و آن كس كه تورا بر رُخ زند رُخِ ديگررا پيش آر و آن كس كه مي‌گيرد قباي تورا از گرفتنِ پيراهنَش منع ننما (۳۰) و هر كس كه سؤال نمايد تورا بده و از آن كس كه گيرد چيزهاي تورا باز مخواه (۳۱) و چنان كه ميخواهيد مردم بشما عمل كنند شما نيز بهمان طور بايشان عمل نمائيد (۳۲) چه اگر دوست داريد آناني‌را كه دوست دارند شمارا پس چيست فضيلت شما زيرا كه بدكاران نيز دوست دارند كساني‌را كه دوست دارند ايشان‌را (۳۳) و اگر نيكي كنيد كساني‌را كه نيكي كنند شمارا چه چيز است فضيلت شما زيرا كه گناه‌كاران نيز اينچنين كنند (۳۴) و اگر عاريت دهيد ايشان‌را كه اميدِ باز يافتن از ايشان داريد پس چيست شرافتِ شما زيرا كه گناه‌كاران بگناه‌كاران نيز عاريت دهند كه عوض يابند (۳۵) امّا دشمنانِ خودرا دوست داريد و نيكي نمائيد و عاريت دهيد بدونِ اميدِ عوض و مزدِ شما بسيار خواهد بود و فرزندانِ خداي تعالي خواهيد بود زيرا كه او بر ناشكران

و بدکاران نیز مهربان است (۳۶) پس رحیم شوید آنچنان که پدرِ شما رحیم است (۳۷) و عیب‌جوئي نـنمائید که بـر شما عیب نخواهند جُست وتحکّم بر کسي نـنمائید که بر شما تحکّم نخواهد شد بیآمرزید تا آمرزیده شوید (۳۸) بدهید تا داده شود شمارا و پیمانهء خوبِ تپانیدهء جنبانیدهء و لب‌ریز شده‌را بدامنِ شما خواهند ریخت که پیموده خواهد شد براي شما به پیمانهء که مي‌پیمائید * (۳۹) و با آنها این مثل‌را آورد که آیا تواند کوري که رهنمائي نماید کورِ دیگررا آیا که نخواهند افتاد هر دو در خندق (۴۰) و شاگردرا تفوّقي بر استادِ خود نیست بلکه هر کس که کامل شود مثلِ استادَش خواهد بود * (۴۱) و چون است که تو آن خاشاك‌را که در چشمِ برادرِ تُست مي‌بیني و آن شاه‌تیررا که در چشمِ تُست نمي‌نگري (۴۲) چگونه است که برادرِ خودرا تواني گفت اي برادر بگذار مرا که این خاشاك‌را که در چشمِ تُست بیرون کنم و آن شاه‌تیررا که در چشمِ تُست ملتفت نیستي اي حیله‌باز نخستین شاه‌تیررا از چشمِ خود بیرون آر آنگاه خوب خواهي دید که از چشمِ برادرَت خاشاك‌را بیرون کني (۴۳) زیرا که نیست هیچ درختِ نیکوئي که ثمرِ بد بار آرد و نه درختِ زشتي که میوهء نیکو آرد (۴۴) هم چنانکه شناخته میشود هر درخت از میوهء خود نه از درختِ خار یابند انجیررا و نچینند از بوتهء خار خوشه‌هاي انگوررا (۴۵) و بیرون آرد مردِ نیکو از خزانهء نیکوي دلِ خود چیزِ نیکورا و بـیرون آرد مردِ بد از خزانـهء بدِ دلَش چیزِ بدرا زیر که تکلّم کند دهانَش از لب‌ریزيء آنچه ويْ‌را در دل است * (۴۶) و چون است که شما مرا آقا آقا مي‌نامید و آنچه میفرمایم بعمل نمي‌آرید (۴۷) هر کس که بنـزدِ من آید و کلامِ مرا شنیده بجا آرد گویم شمارا که چه کس‌را مانَد او (۴۸) آن کس‌را مانَد که خانه‌را میساخت و کَنده و عُمق داده بُنیادَش‌را بـر سنگ نهاد چون طوفان آمد سیل بـر آن خانه صدمه زد نـتوانست که آن‌را از جاي کَند زیرا که بُنیادَش بر سنگ بود

(۴۹) و آن کس که شنود و بجا نیآورد آن کس‌را مانَد که خانهٔ بي بُنیادي بر زمین ساخته باشد که چون سیل صدمه زد فيالفور افتاد و شکسته‌گيِ آن خانه عظیم بود *

(بابِ هفتم مشتمل بر پنجاه آیه)

(۱) و چون تماميِ سخنهاي خودرا بسمعِ خلق رسانیده داخل بکَپَرناحُوم گردید (۲) و یکي از یوزباشیان‌را غلامي بود که نزدیکِ ويَ بسیار عزیز میبود و از مرض قریب بهلاکت میبود (۳) چون خبرِ عیسيرا شنیده جمعي از مشائخِ یِهُودرا نزدَش روان نمود که از او استدعا نمایند که آمده غلامِ اورا نجات بخشد (۴) پس ایشان بنزدِ عیسي حاضر شده التماس به ابرام نموده گفتند که این لائق است آن‌را که بر آن احسان نمائي (۵) زیرا که او دوست دارد قومِ مارا و خود نیز مجمع براي ما ساخته است (۶) پس عیسي باتّفاقِ ایشان روان گردیده * و در حواليِ خانهٔ آن یوزباشي رسیده بود که جمعي از دوستان‌را بنزدَش فرستاده گفت که اي خداوند خودرا زحمت مده زیرا که من شایستهٔ آن نیستم که در زیرِ بامِ من در آئي (۷) و هم از این سبب خودرا قابلِ آن ندیدم که بخدمتَت آمده باشم لیك یك کلمه بفرما که غلامِ من شفا خواهد یافت (۸) که من مردي هستم محکوم در تحتِ دیگري و میدارم در تحتِ خود سپاهیان‌را هرگاه به یکي بگویم برو رود و بدیگري بیآ آید و با غلامِ خود که بکن این‌را کند (۹) عیسي این سخنان‌را شنیده تعجّب فرموده و برگشته بجمعي که بعقبِ او مي‌بودند فرمود که شمارا میگویم که من اینچنین ایماني در اِسْرائِیلْ هم ندیدم (۱۰) چون کساني که فرستاده شده بودند برگشتند بخانه غلامِ بیماررا تن‌درست یافتند * (۱۱) و در روزِ دویم آنچنان اتّفاق افتاد که بسوي شهري که نائِنْ نام دارد راه میرفت جمعي که شاگردانَش میبودند و گروهي انبوه با ويَ میرفتند (۱۲) و چون بدروازهٔ شهر نزدیك شد اینك مُرده‌ٔرا بیرون مي‌آوردند که مادرَش‌را همان

یك فرزند بود و او زنِ بیوه بود و گروهي از اهلِ شهر با آن زن بودند (۱۳) و خداوند اورا دیده بر وي ترحّم فرمود و اورا گفت گریه مکن (۱۴) و نزدیك آمده تابوت‌را مسّ کرده تا حاملانَش ایستادند فرمود اي جوان تورا گویم برخیز (۱۵) پس آن مُرده راست نشسته آغازِ سخن گفتن نمود پس اورا بمادرَش تسلیم کرد (۱۶) پس خوف همه‌را فرو گرفته خدارا سپاس مینمودند و میگفتند پیغمبري کلان در میانِ ما مبعوث شده است و اینکه نظر کرده است خدا بر قومِ خود (۱۷) پس این شهرت در بارهٔ وَي در همه‌گيء یهُودِیّه و مرزوبومِ اطراف پیچید * (۱۸) و یحَیي‌را شاگردانَش بتماميء این چیزها مخبر نمودند (۱۹) پس یحَیي دو نفر از شاگردانِ خودرا طلب فرموده بنزدِ عیسي روان نمود و گفت آیا تو آني که آمدنَش ضرور میبود یا دیگري‌را منتظر باشیم (۲۰) وآن مردان نزدِ وَي آمده گفتند که یحَیيِء غسل دهنده مارا بنزدِ تو فرستاده گفته است که آیا آن کس که آمدنَش ضرور بود توئي یا ما منتظر باشیم دیگري‌را (۲۱) و در آن ساعت بسیاري‌را از بیماریها و دردها و روحهاي شریر شفا داده و بکورانِ بسیار بینائي بخشید (۲۲) عیسي ایشان‌را جواب داده فرمود که بروید به آنچه دیدید و شنیدید یحَیي‌را خبر دهید که کوران بینا و لنگان روان و مبروصین پاك و کَران شنوا و مُرده‌گان برخاسته میگردند و بفقیران مژده داده میشود (۲۳) و خوشاحالِ آن کس که در بارهٔ من لغزش نیابد * (۲۴) چون فرستاده‌گانِ یحَیي رفتند بطوائف آغازِ تکلّم در بارهٔ یحَیي فرموده که براي دیدنِ چه چیز شما در دشت رفتید آیا نئي‌را که بهوا مي‌جنبد (۲۵) و براي دیدنِ چه چیز بیرون شتافتید آیا کسي که بلباسِ نرم ملبّس است اینك کساني که لباسِ فاخر دارند و عیش و عشرت کنند در دولت خانهاي پادشاهان اند (۲۶) و بقصدِ دیدنِ چه چیز بیرون رفتید آیا پیغمبري بلي شمارا میگویم بلکه بیش از پیغمبري (۲۷) این است که در شأنِ او نوشته شده است اینك من قاصدِ خودرا پیشِ روي تو میفرستم که راهِ تورا در

پيشِ رويِ تو مهيّا خواهد گردانيد (٢٨) و ميگويم شمارا كه در ميانهٔ ابناي نسا پيغمبري بزرگتر از يَحْيِيٰء غسل دهندهٔ نيست ليكن آن كس كه در ملكوتِ خدا كوچكتر است اوست بزرگتر از او * (٢٩) تماميءِ خلق چون اين‌را شنيدند و باج‌خواهان نيز تصديق كردند خدارا كه بغسلِ يَحْيِيٰ غسل يافته بودند (٣٠) و فَرِيسِيانْ و فقيهان خواهشِ خدارا در شأنِ خود ضائع كردند زيرا كه از او غسل نيافتند * (٣١) خداوند فرمود كه من اشخاصِ اين طبقه‌را بچه تشبيه كنم و آنها كرا مانند (٣٢) آن اطفال‌را مانند كه در بازار نشسته هم ديگررا خوانند و گويند كه ما براي شما نيْ زديم و شما رقص نكرديد و نوحه براي شما نموديم نه گريستيد (٣٣) زيرا كه يَحْيِيٰء غسل دهندهٔ آمدهٔ است كه نه نان ميخورد و نه شراب مي‌آشامد شما گوئيد كه ديو دارد (٣٤) و فرزندِ انسان كه آمدهٔ است خورندهٔ و آشامندهٔ گوئيدَش مردِ اكولِ مَيْ‌پرست و هواخواهِ باج‌خواهان و گناه‌كاران (٣٥) و ليكن حكمت تصديق مي‌يابد از همهٔ فرزندانِ خود * (٣٦) يكي از فَرِيسِيانْ وَيْرا سؤال نمود كه با وَيْ خوردهٔ باشد چيزي‌را پس بخانهٔ فَرِيسِي در آمدهٔ بنشست * (٣٧) ناگاه زني از آن شهر كه گناه‌كار ميبود چون يافت كه او در خانهٔ فَرِيسِي نشسته است حقّهٔ عطري پيدا نمودهٔ (٣٨) پس بعقبِ سَرِ او گريان نزديكِ پايهايَش ايستادهٔ شروع بتر كردنِ پايهاي او باشكِ خود نمودهٔ و بمويهاي سَرِ خود خشك نمودهٔ و پايهايَش‌را مي‌بوسيد و عطر مي‌ماليد (٣٩) آن فَرِيسِي كه اورا خواندهٔ بود اين مقدّمه‌را ملاحظه كردهٔ با خود ميگفت چنانچه اين كس پيغمبر بودي هرآئينه يافتي كه اين زن كه اورا مسّ ميكند كيست و چه قِسمِ زني است زيرا كه گناه‌كار است * (٤٠) عيسيٰ تكلّم فرمودهٔ وَيْرا گفت اي شِمعونْ چيزي دارم كه بتو اظهار ميكنم گفت اي استاد بفرما (٤١) گفت طلب‌كاري‌را دو بده‌كار بودند كه يكي پانصد دينار بدهٔ داشت و ديگري پنجاه دينار (٤٢) چون چيزي نداشتند كه ادا نمايند هر دورا بخشيد پس بگو كه

کدام یک از آنها اورا بیش دوست خواهد داشت (۴۳) شِمعُونْ در جواب عرض کرد که گمان دارم که آن کس که باو بیشتر بخشیده است فرمود براستي جواب دادهٔ (۴۴) و بآن زن اشارت نموده شِمعُونْرا گفت این زن‌را مي‌بیني من در خانهٔ تو در آمده آب براي پایهاي من نیآوردي امّا او پایهاي مرا به اشکها شُسته بمویهاي سَرِ خود خشك نمود (۴۵) تو مرا نبوسیدي و او از وقتِ آمدنَم از بوسیدنِ پایهاي من باز نه ایستاده است (۴۶) و تو سَر مرا بروغن چرب نـنمودي او پایهاي مرا عطر مالید (۴۷) و بجهةِ این بتو میگویم که گناهانِ بسیارِ او آمرزیده شد زیرا که بسیار دوست داشت و آن کس که اندك دوست دارد براي او اندك آمرزیده شود (۴۸) و آن زن‌را گفت که گناهانِ تو آمرزیده شد (۴۹) و همنشینان آغازِ تکلّم به یکدیگر نمودند که کیست این که گناهان‌را نیز آمرزد (۵۰) زن‌را فرمود که ایمانِ تو تورا نجات داده است برو بسلامت *

(بابِ هشتم مشتمل بر پنجاه و شش آیه)

(۱) و بعد از این بوقوع پیوست که او شهر بشهر و ده بده رفـته ندا مي‌کرد و مژدهٔ ملکوتِ خدارا میداد و آن دوازده نـفر اورا همراه میبودند (۲) و بودند چند زن نیز که از ارواحِ پلیده و بیماریها شفا یـافـتـه یعني مَریَمْ که بمَگدَلـیّه مسمّي بود که از او هفت دیو اخراج شده بود (۳) و یُوحَنّه زوجهٔ خُوزا خزانه‌دارِ هِیرُودِیسْ و سُوسَنْ و زنانِ بسیارِ دیگر که اورا خدمت مي‌نمودند از مال خود * (۴) وچون جمعیّتيِ وافر و کساني که از هر شهر بنزدش آمده بودند مجتمـع گردیدند مثالي‌را نـقل نمود (۵) که بـزرگري براي پاشیدنِ تخمِ خود بیرون شتافت و چونکه تخم‌را مي‌پاشید قدري بر کنارهٔ راه ریخته و پایمال گشته و پَـرنده‌گانِ هوا آن‌را بر چیدند (۶) قدري دیگر بر سنگ ریخته رُوئید و پژمرده شد زیرا که رطوبت نداشت (۷) و قدري در میانِ خارها ریخته خارها با آن بهم بر آمده آن‌را خفه نمودند (۸) و قدري بر زمینِ نیکو افـتاده

روئید و صد چندان ثمر داد چون این‌را فرمود پس فریاد نمود که هر کس که گوشِ شنوا دارد بشنود * (۹) شاگردانِ وَیْ متکلّم گردیده پرسیدندَش که چه چیز است این مثل (۱۰) گفت که معرفتِ اسرارِ ملکوتِ خدا سپرده شده است بشما و دیگران‌را بمثلها که چون بینند نه بینند و چون شنوند نَفهمند (۱۱) و مثل این است که آن تخم کلامِ خداست (۱۲) آنچه بر سَرِ راه است آنانی هستند که می‌شنوند و اِبْلیس آمده کلام‌را از دلِ ایشان میربُاید که مبادا ایمان آورده نجات یابند (۱۳) و اصحابِ سنگ آنان اند که چون بشنوند کلام‌را بخوشی پذیرند لیکن بیخی ندارند بلکه مدّتی ایمان آورده در زمانِ امتحان بر میگردند (۱۴) و آنچه در میانِ خارها افتاد آنان اند که شنیده اند و رفته بتفکّرات و دولت و لذّاتِ دنیوی مخنوق گردیده و ثمره‌را بکمال نرسانند (۱۵) و آنچه بر زمینِ نیکو افتاد آنان اند که بدلِ خوب و نیکو کلام‌را شنیده در میگیرند و ثمره بدوام می‌آرند * (۱۶) هیچ کس چراغی‌را روشن نموده که آن‌را در ظرفی پنهان نماید یا زیرِ تخت گذارد بلکه بر چراغدان گذارد تا داخل شونده‌گان نورِ آن‌را ادراك کنند (۱۷) زیرا که هیچ پنهان نیست که آشکار نخواهد گشت و نه هیچ مجهول که معلوم و روشن نخواهد گشت (۱۸) پس توجّه نمائید که چگونه می‌شنوید زیرا که کسی که دارد باو داده خواهد شد و کسی که ندارد آنچه‌را هم که گمان دارد که دارد از او گرفته خواهد شد * (۱۹) و مادر و برادرانَش بنزدیكِ وَیْ آمده بسببِ کثرتِ خلق فرصتِ ملاقاتَش نمی یافتند (۲۰) و اورا خبر داده گفتند که مادر و برادرانَت بیرون ایستاده خواهند که تورا ملاقات نمایند (۲۱) ایشان‌را جواب داده گفت که مادر و برادرانِ من آنان اند که کلامِ خدارا شنیده بر آن عمل نمایند * (۲۲) و اینچنین اتّفاق افتاد که روزی او و شاگردانَش در کشتی در آمدند و ایشان‌را فرمود که به آن طرفِ دریاچه روان شویم پس ایشان روان شدند (۲۳) و وقتی که آنها بر دریاچه میرفتند اورا خواب رُبوده طوفان بر

دریاچه فرود آمد پس کشتيء آنها پُر میشد و در خطر میبودند (۲۴) پس ایشان پیش آمده اورا بیدار نموده میگفتند مخدوما مخدوما هلاك میشویم و او برخاسته باد و تلاطمِ آبرا نهیب کرده پس باز ایستاده ساکن شدند (۲۵) و ایشانرا فرمود که کجاست ایمانِ شما آنها خائف شده ومتعجّب گشتند و میگفتند با یکدیگر که کیست این شخص که نیز به بادها و آب حکم مینماید و اورا اطاعت مینمایند * (۲۶) و ایشان تا مرزوبومِ گَدَرِئینْ که مقابلِ جَلِیلْ است رسیدند (۲۷) چون بر ساحل فرود آمد شخصي از شهر که مدّتِ مدیدي بود که دیوان در او بودند و لباس نپوشیده و در خانه نمانده بلکه در مقبره بسَر میبُرد وِیرّا دوچار شد (۲۸) و چون عیسيرا دیده فریاد نموده به پیشِ او افتاده به آوازِ بلند گفت که اي عیسيء پسرِ خداي متعال مرا چه کار است با تو از تو استدعا مینمایم که مرا عذاب ندهي (۲۹) چه او روحِ پلیدرا حکم نموده بود که از درونِ آن شخص بیرون آید زیرا که بارها میگرفتَش با وجودِ آنکه اورا بزنجیرها و کُندهها حبس نموده محافظتَش مینمودند کُندههارا شکسته و از راندنِ دیو بسوي بیابانها میرفت (۳۰) عیسي پُرسیدَش که نامَت چیست گفت فوج زیرا که دیوانِ بسیار در او در آمده بودند (۳۱) و از او استدعا نمودند که آنهارا نفرماید که به ژرف روند * (۳۲) و بودند در آنجا گلّهء خوكِ بسیاري که بر کوه میچریدند از او خواهش نمودند که ایشانرا اجازت دهد که در آنها در آیند پس ایشانرا اجازت داد (۳۳) آنگاه دیوان از آن کس بیرون شده به اندرونِ خوکان در آمده و گلّه از قُلّهء کوه در دریاچه افتاده خفه شدند (۳۴) و شبانان این ما جرارا ملاحظه نموده گریخته آمدند و بشهر و دهات خبر دادند (۳۵) پس ایشان براي دیدنِ آن مقدّمه عازم شده بنزدِ عیسي رسیده دیدند آن کسرا که دیوان از او اخراج شده بودند که رخت پوشیده و هوشیار نزدیكِ پایهاي عیسي نشسته است پس ترسیدند (۳۶) و آناني که دیده بودند ایشانرا خبر دادند آن دیوانه

چگونه نجات یافت * (۳۷) پس تمامیء خلقِ مرزوبومِ گَدَرئِینْ که در آن حوالي بودند از وَیْ خواهش نمودند که از نـزدِ آنها برود زیرا که در خوفِ عظیم گرفتار شده بودند پس او در کشتي سوار شده مراجعت نمود (۳۸) و آن مرد که دیوان از میانَش بدَرْ رفته بودند از او التماس نمود که با وَیْ باشد امّا عیسيٰ اورا از خود جدا نموده فرمود (۳۹) برگرد بخانهء خود و آنچه خدا با تو نموده است بیان کن پس روان گردیده و در تمامیء شهر به آنچه عیسيٰ با وَیْ کرده بود منادیٰ مینمود * (۴۰) چون عیسيٰ برگشت تمامیء خلق اورا استقبال نمودند زیرا که همه انتظارَش‌را مي‌کَشیدند (۴۱) و ناگاه مردي که یائِیرُسْ‌نام داشت و خود بزرگِ مجمعي بود آمده برپایهاي عیسيٰ افتاده از او استدعا نمود که بخانهء وَیْ درآید (۴۲) زیرا که بود اورا دخترِ یگانهٔ قریب بدوازده سال که مي مُرد و در وقتِ رفتن خلق اورا مزاحم میشدند * (۴۳) و زني بود که مدّتِ دوازده سال بود که خون از وَیْ جاري بود و همه‌گيء معیشتِ خودرا بر اطبّا خرج نموده هیچ کس اورا علاج نمی توانست نمود (۴۴) او بعقبَش در آمده دامنِ رختش‌را مسّ نمود فيٱلفور جریانِ خونَش ایستاد (۴۵) عیسيٰ فرمود کیست که مرا مسّ نمود چون همه‌گی انکارِ نمودند پِطْرُسْ و رفیقانَش عرض کردند که مخدوما خلق هجوم آورده زحمتَت میدهند تو میفرمائي کیست که مرا مسّ کرد (۴۶) عیسيٰ فرمود مرا کسي مسّ کرده است زیرا یافتم که قوّتی از من بیرون آمد (۴۷) چون آن زن دید که او پنهان نماند پس لرزان آمده اورا سجده نمود و نـزدِ تمامیء خلق بیان نمود که بچه علّت اورا مسّ کرده بود و چگونه فيٱلفور شفا یافت (۴۸) وَیْرا گفت اي دختر خاطر جمع باش که ایمانَت تورا نجات داده است برو بسلامت * (۴۹) و او هنوز تکلّم مینمود که کسي از ملازمانِ رئیسِ مجمع آمده اورا گفت که دخترَت مُرد استادرا تکلیف مکن (۵۰) چون عیسيٰ این‌را شنیده وَیْرا در جواب گفت مترس ایمان بیآر

وبس که نجات خواهد یافت (۵۱) چون بخانه در آمد هیچ کس‌را رخصتِ دخول نفرمود مگر پِطْرس و یَعْقُوب و یُوحَنّا و پدرِ دختر و مادرش‌را (۵۲) و بودند همه‌گي بجهةِ او گریه‌کنان و سینه‌زنان گفت مگرئید که او نمرده است بلکه خوابیده است (۵۳) اورا استهزا مي‌نمودند بعلّتِ آنکه میدانستند که فوت شده است (۵۴) و او تمامي‌را بیرون نموده دستَش‌را گرفت و فریاد نمود که اي دختر برخیز (۵۵) پس روحَش برگشته او في‌الْفور برخاست پس فرمود که اورا چیزِ خوردني داده باشند (۵۶) و والدینَش متحیّر شدند آنهارا حکم فرمود که این واقعه‌را به هیچ کس مَگوئید *

(بابِ نهم مشتمل بر شست و دو آیه)

(۱) پس او دوازده شاگردِ خودرا طلب فرموده بخشید ایشان‌را قدرت و اختیار بر تماميِ دیوان و شفا بخشیدن بر بیماران (۲) و آنهارا ارسال نمود که بملکوتِ خدا ندا نموده بیماران‌را شفا بخشند (۳) و ایشان‌را فرمود که هیچ چیز بجهةِ سفر همراهِ خود بر مَدارید نه چوب‌دستي و نه توبرهٔ و نه نان و نه زر و نه یك نفر دو جامه‌را (۴) و هر خانهٔ که داخل شوید در آنجا توقّف نمائید تا از آنجا بیرون آئید (۵) و اشخاصي که قبول ننمایند شمارا چون از آن شهر بیرون آئید غبارِ پاپوشِ خودرا بتکانید تا که بر آنها شهادتي باشد (۶) پس آنها بیرون رفته گذشتند ده بده‌را تماماً و در هر جا مژده میدادند و شفا می‌بخشیدند * (۷) و هر آنچه از وَيْ صادر میشد هِیرُودِیسِ رئیسِ ربع شنیده در تحیّر میبود زیرا که بعضي گفتندی که یَحْیَي از میانِ مرده‌گان برخاسته است (۸) و بعضي که اِیلِیاهْ [یعني اِلیاس] ظاهر گردیده است و دیگران که یکي از پیغمبرانِ سابق برخاسته است (۹) هِیرُودِیسْ گفت که یَحْیَي‌را من سر بُریدم این کیست که اینهارا در بارهٔ او می‌شنوم پس متفحّص میبود که اورا ملاقات نماید * (۱۰) و چون حواریان باز آمده آنچه کرده بودند با وَيْ بیان نمودند ایشان‌را برداشته خفیتاً در مکانيِ وبران

از شهري كه بَيْتِ‌صَيْدا نام دارد متواري گشت (۱۱) و خلق يافته بعقبش رفتند پس ايشانرا پذيرفته از ملكوتِ خدا با ايشان سخن ميراند و آنانيرا كه بعلاجِ محتاج بودند شفا بخشيد * (۱۲) و چون روز آغازِ زوال نمود آن دوازده نفر پيش آمده گفتندش كه مردمرا مرخّص فرما كه در دهاتِ حوالي و بلوكات رفته راحتي نمايند و خورشي يابند زيرا كه اين مقامِ ويران است كه ما ميباشيم (۱۳) بآنها گفت كه شما ايشانرا خورش بدهيد گفتند كه ما بيش از پنج نان و دو ماهي نداريم جز آنكه رفته خورش بجهةِ تماميء اين خلق بخريم (۱۴) بجهةِ آنكه قريبِ پنج هزار خلق مي‌بودند پس شاگردانشرا فرمود كه مردمرا صف بصف صفي پنجاه نفر بنشانيد (۱۵) پس باين طور كرده تماميرا نشانيدند (۱۶) آنگاه پنج نان و دو ماهيرا گرفته در آسمان نگريسته آنهارا بركت داد و شكسته بشاگردان داد كه پيشِ آن گروه بگذارند (۱۷) پس همه‌گي خورده سير شدند و آن پاره‌هائي كه از آنها زياد آمد برداشته شد مساويء دوازده طبق ميبود * (۱۸) و چون بتنهائي بدعا مشغول بود و شاگردان با وَيْ بودند از ايشان پرسيد كه مردم مرا چه كس ميگويند (۱۹) ايشان جواب داده گفتند كه يَحْيَيء غسل دهنده و بعضي إيلياه و بعضي يكي از پيغمبرانِ سابق كه بر خاسته است (۲۰) بايشان فرمود شما مرا كه ميدانيد پِطْرُس جواب داد كه مسيحِ اَللّه (۲۱) او ايشانرا حكمِ محكم فرموده كه اينرا بهيچ كس مگوئيد (۲۲) و فرمود كه بايد فرزندِ انسانرا كه بسيار زحمت كَشيده از مشائخ و كاهنانِ بزرگ و نويسنده‌گان ردّ كرده و كُشته شود و برخيزد در روزِ سيوم * (۲۳) و همه‌را گفت كه اگر كسي خواهد كه در پَيِّ من آيد بايد نفسِ خودرا مخالفت نموده صليب خودرا هر روز برداشته پيرويء من نمايد (۲۴) زيرا كه هر كس كه خواهد كه نجات دهد جانِ خودرا آنرا تلف خواهد نمود امّا هر كس كه جانِ خودرا براي خاطرِ من تلف كند آنرا نجات خواهد داد (۲۵) كه چه سود دهد كسيرا كه تماميء

جهان‌را حاصل نموده نفسِ خودرا ضایع کند یا آنکه بجریمه از وَيْ گرفته شود (۲۶) زیرا که هر کس که خجل باشد از من و از کلامِ من فرزندِ انسان نیز چون بجلالِ خویش و بجلالِ پدرِ خویش و فرشته‌گانِ مقدّس رسد از او خجالت خواهد کَشید (۲۷) و من بشما راست میگویم که هستند بعضي از این کساني که در اینجا ایستاده اند که مرگ‌را نخواهند چشید مگر آنکه ملکوتِ خدارا به بینند * (۲۸) و چنین شد که قریب به هشت روز بعد از این سخن پِطْرُسْ و یُوحَنَّا و یَعْقُوبْ‌را برداشته بکوه براي دعا کردن روان شد (۲۹) و هنگامي که دعا مینمود ظاهرِ صورتَش دیگرگون و لباسِ او سفید و درخشان گردید (۳۰) و ناگاه دو مرد که مُوسيٰ و اِیلِیاه بودند با وَيْ تکلّم مینمودند (۳۱) که در جلال نمودار شده ذکرِ وفاتَش‌را که در اُورِشَلِیمْ نزدیك بود که واقع شود مینمودند (۳۲) و پِطْرُسْ و رفیقانَش در خوابِ گران میبودند و چون بیدار شده جلالَش‌را و آن دو مرد که با وَيْ ایستاده بودند دیدند (۳۳) و چون ایشان از آن جدا میشدند پِطْرُسْ به عیسيٰ گفت که مخدوما خوب است که ما در اینجا توقّف نمائیم پس سه مسکن بسازیم یکي براي تو و یکي بجهتِ مُوسيٰ و یکي براي اِیلِیاه و نمیدانست که چه میگوید (۳۴) و هنگامي که او این سخنان‌را مي‌گفت ابر شد و بر آنها سایه افکند و چون ایشان داخلِ ابر میشدند ترسیدند (۳۵) و آوازي از ابر برآمد که میگفت اینست پسرِ محبوبِ من از او استماع بکنید (۳۶) و بعد از این آواز عیسيٰ‌را تنها یافتند و ایشان سکوت نموده ذکرِ این چیزهارا که دیدند در آن ایّام بهیچ کس ننمودند * (۳۷) چون روزِ دیگر آنها از کوه پائین آمدند گروهِ بسیاري اورا استقبال نمودند (۳۸) ناگاه مردي از آن گروه فریاد نمود که اي استاد تورا التماس مي‌نمایم که بر پسرِ من بنگري زیرا که یگانهٔ من است (۳۹) و ناگاه روحي اورا مي‌گیرد و فيِ الْفَور او فریاد میکند و مضطرب گردیده کف مي‌نماید و اورا خسته کرده بدشواري از او

جدا مي‌شود (۴۰) شاگردانِ تورا در خواست نمودم که اورا بیرون نمایند نتوانستند (۴۱) و عیسيٰ جواب داده گفت که اي قومِ بي‌ایمانِ کج‌رو تا کَي من با شما خواهم بود و از شما تحمُّل خواهم نمود بیآور پسرِ خودرا به اینجا (۴۲) و هنوز مي‌آمد که روح اورا انداخته پاره پاره مي‌کرد و عیسيٰ روحِ پلیدرا نهیب کرده پسررا شفا بخشید و اورا بپدرَش سپرد (۴۳) و همه‌گي از بزرگواريء خدا متحیّر شدند * و چون تمامي از همهء آن چیزها که عیسيٰ میکرد تعجّب مینمودند شاگردانِ خودرا گفت (۴۴) که در گوشهاي خود این کلام‌را نگاه دارید که نزدیك است که فرزندِ انسان بدستهاي مردم تسلیم کرده شود (۴۵) و آنها این کلام‌را نفهمیدند و از آنها مخفي ماند تا آن‌را نیابند و از پُرسیدنَش بخصوصِ آن سخن ترسیدند * (۴۶) و در میانِ ایشان مباحثه شد که کدام یك از آنها بزرگتر است (۴۷) و عیسيٰ تصوّرِ قلوبِ آنهارا یافته طفلي‌را گرفت و نزدِ خویش بر پا نمود (۴۸) و ایشان‌را گفت که هر کس که قبول کند این طفل‌را باسمِ من مرا قبول کند و آن کس که قبول کند مرا قبول کند آن کس‌را که مرا فرستاده است و آن کس که در میانهء تماميء شما کوچك‌تر است همان است بزرگتر * (۴۹) و یُوحَنّا آغازِ تکلّم نموده گفت که اي مخدوم دیدیمِ کسي‌را که باسمِ تو بیرون میکند دیوهارا و ما اورا منع کردیم زیرا که با ما پیروي نمي نماید (۵۰) عیسيٰ وَیرا گفت که منع مکنید زیرا که آن کس که بر ما نیست از ماست * (۵۱) و چون ایّامِ برخاستنَش نزدیك رسید عزمِ خودرا بسفرِ اُورِشَلِیْم استوار نمود (۵۲) و پیش از خود قاصدان‌را فرستاده آنها رفته به یکَي از دهاتِ شُومِرُونْ داخل شدند که براي او آماده نمایند (۵۳) آنها اورا قبول نکردند زیرا که رأي او برفتنِ اُورشَلیْم بود (۵۴) چون شاگردانَش یَعقُوبْ و یُوحَنّا این‌را دیدند گفتند که اي خداوند آیا رأي تو هست که حکم کنیم که آتش از آسمان آمده آنهارا فرو گیرد چنانچه اِیلیاهْ کرد (۵۵) و او رورا گردانیده ایشان‌را نهیب

کرده گفت که نمیدانید که شما ازچه قِسمِ روح سرشته شده اید (۵۶) زیرا که فرزندِ انسان نیآمد که جانهاي مردمرا هلاك كند بلكه نجات دهد و رفتند بدهِ دیگر * (۵۷) و هنگامي که راه میرفتند اتّفاقاً کسي وَيْرا گفت اي خداوند هر جا که تو میروي من بعقبِ تو خواهم آمد (۵۸) پس وَيْرا گفت عیسي که روباهان سوراخها دارند و پرندهگانِ هوا نشیمنها و لیکن فرزندِ انسان براي نهادنِ سَرْ جاي ندارد (۵۹) و بدیگري گفت از پَيِ من بیآ گفت خداوندا مرا اجازت ده که نخستین بروم و پدرِ خودرا دفن نمایم (۶۰) عیسي وَيْرا گفت بگذار که مردهگان مردهگانِ خودرا دفن نمایند امّا تو برو و بملکوتِ خدا خبر ده (۶۱) دیگري نیز گفت اي خداوند من تورا پیروِي خواهم نمود لیکن نخست اجازت ده که تا اهلِ خانهٔ خودرا وداع نمایم (۶۲) عیسي وَيْرا گفت که آن کس که دستِ خودرا برخویش گذاشته پس نِگَرَد قابلِ ملکوتِ خدا نباشد *

(بابِ دهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) و بعد ازاین خداوند هفتاد نفر دیگررا انتخاب نموده بهرشهري و مقامي که خود قصدِ آن داشت آنهارا دو بدو پیشِ روي خود روان میفرمود (۲) و ایشانرا فرمود که * حصاد بسیار است و حصادکن قلیل پس ازخداوندِ حصاد بخواهید تا کارکنانرا براي حصادِ خود بیرون نماید (۳) بروید اینك من شمارا چون گوسفندان در میانِ گرگان میفرستم (۴) بهمراه مگیرید نه کیسهٔ و نه توبرهٔ و نه نعلین و هیچ کسرا در راه سلام ننمائید (۵) و بهر خانهٔ که در آن در آئید نخستین گوئید که سلام باد این خانهرا (۶) و اگر فرزندِ سلامت در آنجا باشد سلامِ شما بر آن قرار خواهد گرفت و الّا بسوي شما بازگشت خواهد نمود (۷) و درهمان خانه توقّف نموده آنچه داشته باشند بخورید و بیآشامید زیرا که کارکن مستحقّ است مزدِ خویشرا و از خانه بخانهٔ دیگر مروید (۸) و هر شهري که در آن آئید و آنها شمارا بپذیرند

چيزهائي‌را كه پيشِ شما بگذارند بخوريد (۹) و به بيماراني كه در آنجا باشند شفا بخشيد و بگوئيد ايشان‌را كه آمده است ملكوتِ خدا بر شما (۱۰) و به هر شهري كه در آئيد و نپذيرند شمارا بميدانهاي آن شهر در آمده بگوئيد (۱۱) كه حتّي غباري‌را كه از شهرِ شما بر ما مي‌نشيند بر شما مي‌تكانيم ليك اين‌را دانسته باشيد كه ملكوتِ خدا نزديكِ شما آمده است (۱۲) و شمارا ميگويم كه در آن روز بر سِدُوم آسان‌تر خواهد بود كه بر آن شهر (۱۳) واي بر تو اي خُورَزِين و واي بر تو اي بَيْتِ‌صَيْدا زيرا كه اگر آن معجزاتي كه در شما بوقوع پيوست در صَور و صِيدُون ميشد آنها مدّتهاي مديد در پلاسي و خاكستر نشسته توبه مينمودند (۱۴) و ليكن براي صُور و صِيدُون در روزِ جزا اسهل خواهد بود كه براي شما (۱۵) و تو اي كَپَرْناحُوم كه تا آسمان سر كشيده‌ء بجهنّم فرو خواهي شد (۱۶) و آن كس كه قبول كند شمارا مرا قبول كرده است و آن كس كه تحقير كند شمارا تحقير كند مرا و آن كس كه تحقير كند مرا تحقير كند آن كس‌را كه مرا فرستاده است * (۱۷) پس آن هفتاد نفر با خرّمي مراجعت نموده گفتند اي خداوند ديوان هم باسمِ تو اطاعت مي‌كنند مارا (۱۸) پس ايشان‌را گفت كه من شيطان‌را ديدم كه چون برقي از آسمان افتاد (۱۹) و اينك قدرت ميدهم شمارا كه ماران و عقارب‌را پايمال كنيد و تماميء قدرتِ دشمن‌را و از هيچ چيز متضرّر نخواهيد شد (۲۰) و ليكن از اين مسرور مشويد كه ارواح اطاعتِ شمارا مينمايند بلكه اولي اين است كه خوش‌وقت باشيد بجهةِ آنكه نامهاي شما در آسمان نقش شده است * (۲۱) و در آن وقت عيسي در دل خوش‌وقت گشته گفت والدا خداوندِ آسمان و زمينا سپاس ميكنم تورا كه اين چيزهارا از اربابِ عقل و اصحابِ كياست مخفي داشته و بر اطفال نمودار كرده‌ء آري والدا زيرا كه همين نزدِ تو رضا بود (۲۲) تماميء چيزها از پدرِ من بمن تفويض شده است و هيچ كس نميداند كه كيست پسر مگر پدر و پدر كيست مگر پسر و آن كس كه

پسر خواسته باشد که بر او هویدا نماید * (۲۳) و بسوي شاگردان بتنهائي نگریسته گفت خوشحالِ چشماني که مي‌بینند آنچه مي‌بینید (۲۴) زیرا که من میگویم شمارا بسیاري از پیغمبران و پادشاهان خواستند که آنچه شما مي‌بینید به بینند و ندیدند و آنچه مي‌شنوید بشنوند و نشنیدند * (۲۵) ناگاه یکی از فقیهان بجهةِ امتحانش برخاسته گفت که اي استاد مرا چه باید نمود که حیاتِ جاویدرا یابم (۲۶) وَيرا گفت که در آئین چگونه نوشته شده است و چگونه مطالعه مینمائي (۲۷) او جواب داده گفت تو خدا خداوندِ خودرا بهمهٔ دل و همهٔ جان و همهٔ توانائي و بهمهٔ اندیشهٔ خود دوست بدار و آشناي خودرا نیز چون خود (۲۸) وَيرا گفت که جوابِ نیکو گفتي چنین کن و خواهی زیست (۲۹) و او قصدِ تزکیهٔ خود نموده عیسيٰرا گفت که کیست آشناي من * (۳۰) عیسيٰ سؤالَشرا یافته گفت کسي که از اُورشَلیم بسوي یریحُو میرفت در میانِ دُزدان افتاد و آنها برهنه‌اَش نموده چوبش زده رفتند و اورا نیم کُشته شده گذاشتند (۳۱) قضارا کاهني از آن راه رفته اورا دید و از مقابلَش گذشت (۳۲) و لیوِيِئي نیز بحواليِ آن مکان رسیده نزدیك آمده اورا دیده از او کناره جُسته روان شد (۳۳) و شُومِرُوني که در سَفَر بود بجائي که او بود رسیده اورا دیده رحم نمود (۳۴) و نزدِ وَيِ آمده زخمهایَشرا روغنِ زیتون و شراب ریخته بر بسته و بر مرکبِ خویشَش نشاند و بکاروانسرایش بُرده از وَيِ با خبر مي‌بود (۳۵) روزِ دیگر خود بیرون آمد و دو دینار گرفته بسرادار داده وَيرا گفت که از او با خبر بوده هر چه از این بیش خرجَش کني چون آیم بتو ادا خواهم نمود (۳۶) کدام از این سه نفر تورا معلوم میشود که آشناي آن کس باشد که در میانِ دُزدان افتاده بود (۳۷) گفت آن کس که بر وَيِ رحمت نموده عیسيٰ وَيرا گفت برو و بهمان قِسم عمل کن * (۳۸) و هنگامي که در راه میبودند اتّفاقاً دریکي از دهات در آمده زني مَرثا نام اورا بخانهٔ خود بُرد (۳۹) و اورا

خواهري بود مَرْيَمْ نام كه نزديكِ پايهاي عيسي نشسته كلامَش‌را استماع مينمود (۴۰) و مَرْثا از كثرتِ خدمت در تردّد ميبود و پيش آمده گفت اي خداوند ملاحظه نمی‌نمائي كه خواهرَم مرا تنها در خدمت گذاشته است بفرما اورا كه مرا مَدَد كند (۴۱) و عيسي وَيرا جواب داده گفت اي مَرْثا اي مَرْثا تو از براي اشياي كثيره در تردّد و اضطراب ميباشي (۴۲) ليكن آنچه ضروري است يك چيز است و مَرْيَمْ حصّهٔ خوب‌را برگزيده است و آن از او گرفته نخواهد شد *

(بابِ يازدهم مشتمل بر پنجاه و چهار آيه)

(۱) هنگامی كه او در مكاني از اَمْكِنَه نماز ميگذارد چون تمام شد يكي از شاگردانش وَيْ‌را گفت كه اي خداوند بيآموز مارا نمازي چنانكه يَحْيي آموخت شاگردانِ خويش‌را (۲) ايشان‌را گفت چون نماز گذاريد بگوئيد اي پدرِ ما كه در آسماني مقدّس باد اسم تو و آياد پادشاهيءِ تو و كرده شود خواهشِ تو در زمين چنانچه در آسمان است (۳) نانِ كفافِ مارا روز بروز بما بِبَخش (۴) و بيآمرز گناهانِ مارا كه ما نيز هر يك وام‌دارِ خودرا مي‌آمرزيم و ميآور مارا در مقامِ امتحان بلكه رستگاري ده مارا از شرير *

(۵) و ايشان‌را گفت چنانچه كسي از شما دوستي داشته باشد و نصفِ شب بنزدِ وَيْ رفته بگويد اي دوست سه نان بمن عاريت ده (۶) كه يكی از دوستانَم از راه بنزدِ من آمده است و من ندارم چيزي كه به پيشَش گذارم (۷) و او از درون جواب داده گويد كه زحمت مده مرا زيرا كه الحال دَرْ بسته است و فرزندان با من در رختِ خواب خوابيده اند نمي توانم برخاست كه تورا نان دهم (۸) من ميگويم شمارا كه اگرچه آن شخص نخواهد برخاست كه اورا نان بدهد بعلّتِ دوستي ليك بعلّتِ بي‌شرميءِ او خواهد برخاست و آنچه‌را بدان محتاج است باو خواهد داد (۹) و من نيز شمارا ميگويم كه بخواهيد كه بشما داده خواهد شد و بجوئيد كه خواهيد يافت و بكوبيد كه

براي شما کُشاده خواهد شد (۱۰) زیرا که هر آن کس که میخواهد میگیرد و آن کس که میجوید مي‌یابد و براي آن که کوبد کُشاده خواهد شد * (۱۱) و کیست از شما که پدر باشد و پسرش نان خواهد سنگي باو خواهد داد و یا اگر ماهي خواهد بعوضِ ماهي ماري بويْ دهد (۱۲) یا اگر تخمِ مرغي خواهد ویْرا عقربي خواهد داد (۱۳) پس چون شما با وجودِ آنکه بد هستید بخششهاي نیکورا بفرزندانِ خود توانید نمود پس بچند مرتبه اَزیَد پدرِ آسماني روح‌القدس‌را بطالبانِ خود خواهد داد * (۱۴) و او بیرون میکرد دیوي‌را که گنگ میبود و چون دیو بیرون شد آن گنگ حرف زد و مردم تعجّب نمودند (۱۵) و میگفتند بعضے از آنها که او بمَدَدِ بِعلْزِبُولِ رئیسِ دیوان دیوان‌را اخراج میکند (۱۶) و دیگران در مقامِ امتحان از ويْ آیتِ سماوي‌را مطالبه نمودند (۱۷) او خیالاتِ ایشان‌را دریافته ایشان‌را گفت که هر مملکت که بر خلافِ خود مُنقسِم شود ویران شود و هر خانه که بخلافِ خانه منقسِم باشد منهدم گردد (۱۸) پس اگر شیطان بر خلافِ خود مُنقسِم شود سلطنتَش چگونه پایدار باشد زیرا که شما میگوئید من دیوان‌را به بِعلْزِبُولْ اخراج مینمایم (۱۹) و اگر من بیرون کنم دیوان‌را به بِعلْزِبُولْ پس ابناي شما بمَدَدِ کِه اخراج مینمایند و بجهتِ این ایشان بشما انصاف خواهند نمود (۲۰) و اگر به انگشتِ خدا دیوان‌را اخراج میکنم هر آینه ملکوتِ خدا بشما رسیده است * (۲۱) چون مردِ نیرومندي سلاح پوشیده خانهٔ خودرا پاس دارد اموالِ او بسلامت است (۲۲) چون مردي نیرومندتر از او آمده اورا زبون سازد همهٔ سلاحي‌را که بر آن اعتماد داشت از او میگیرد و اموالِ اورا قِسمت نماید (۲۳) آن کس که نیست با من بر من است و آن کس که جمع نمیکند با من پراکنده مینماید * (۲۴) چون روحِ پلید از شخص بیرون آید بطلبِ استراحت از میانِ اراضيِ بي آب گذرد و چون نیابد گوید که بسوي خانهٔ خود که از آنجا بیرون شده ام باز خواهم گشت (۲۵) و آمده آنرا یابد که جاروب شده و آراسته

است (۲۶) آنگاه رَوَد و هفت روحِ دیگرکه از خود شریرتر اند با خود گرفته داخل میشود و در آنجا مسکن مینماید و اواخرِ آن شخص بدتر از اوائل میشود * (۲۷) و هنگامي که او این سخنان‌را تکلّم مینمود زني از آن گروه به آوازِ بلند وَیرا گفت خوشا حالِ آن رحمِ که تورا پرورد و آن پستانها که تو مکیدي (۲۸) و گفت بیشتر خوشا به احوالِ آنها که کلامِ خدارا شنیدند و آنرا نگاه دارند * (۲۹) چون مردم جمع میشدند شروع بتکلّم فرمود که بد طبقه هستند این طبقه چه طالب هستند آیتي‌را و هیچ آیتي به آنها داده نخواهد شد مگر آیتِ یُوناهْ [یعني یونَسِ] پیغمبر (۳۰) زیرا چنانکه یُونَاهْ بجهةِ نِینِوِیانْ آیت شد همان قِسم فرزندِ انسان براي این طبقه خواهد بود (۳۱) و خواهد برخاست مَلِکهٔ جنوب در محاکمه با مردمِ این طبقه و حکم خواهد نمود بر آنها زیرا که از اقصاي زمین آمد که حکمتِ سُلَیمانْ‌را بشنود و اینك بیشتر از سُلَیمانْ در اینجا است (۳۲) و خواهند برخاست مردانِ نِینِوِیه در محاکمه با این طبقه و بر آنها حکم خواهند کرد زیرا که ایشان توبه کردند از وعظِ یُوناهْ و اینك بیش از یُوناهْ در اینجا است * (۳۳) و هیچ کس نیست که افروزد چراغي‌را و در پنهاني نهد یا زیرِ پیمانه بلکه بر چراغدان نهد تا آنان که داخل شوند به بینند روشنئ آن‌را (۳۴) و چراغِ بدن چشم است مادامي که چشمت مصفّي است تمامئ بدنِ تو پُر نور است و چون مکدّر باشد بدنِ تو نیز تاریك است (۳۵) پس با حذر باش مبادا آن نور که در تُست ظلمت شود (۳۶) چنانچه اگر بدنِ تو تماماً روشن باشد و هیچ جزء تاریك ندارد همه‌اش مُنوّر خواهد بود چون چراغي که به روشنئ خود تورا مُنوّر کند * (۳۷) و هنگامي که او تکلّم مینمود یکي از فَرِیسِیانْ از وَيْ سؤال نمود که با وَيْ چاشت خورد پس در آمده بنشست (۳۸) و فَرِیسي چون دید که او پیش از چاشت شُستُشو نمي نماید حیران شد (۳۹) خداوند وَیرا گفت که شما فَرِیسِیانْ بیرونِ کاسه

و بشقاب‌را پاك مینمائید و درونِ شما پُر از ظلم و شرارت است (۴۰) اي بي‌وقوفان آن كس كه ساخت بیرون‌را آیا او نساخت اندرون‌را (۴۱) لیکن از ما مَلَكِ خود بخیرات دهید كه اینك همه چیزها از براي شما پاك گردد (۴۲) لیکن واي بر شما اي فَرِیسِیانْ كه شما ده یك از پودینه و سداب و انواع سبزیهارا میدهید و انصاف و محبّتِ خدارا میگذارید بایست كه اینهارا بجا آرید و آنهارا نیز ترك ننمائید (۴۳) واي بر شما اي فَرِیسِیانْ زیرا كه دوست میدارید شما بالا نشستنِ مجامع‌را و سلام نمودن در بازارها (۴۴) و واي بر شما اي نویسنده‌گان و فَرِیسِیانِ ریاكار زیرا كه شما مانندِ قبرهاي پنهان هستید كه مردم بر آنها میروند و ندانند * (۴۵) یكي از فقیهان تكلّم نموده وَیرا گفت اي استاد از این سخناني كه تو میگوئي مارا نیز سبّ مینمائی (۴۶) گفت واي بر شما نیز اي فقیهان زیرا كه شما بارهاي گران‌را بر مردم مي‌نهید و خود یك انگشت از انگشتانِ خود بآن بارها نمیگذارید (۴۷) و واي بر شما زیرا كه خود میسازید قُبورِ پیغمبران‌را و حال آنكه كُشتند آنهارا پدرانِ شما (۴۸) پس شهادت میدهید و راضي هستید بكارهاي پدرانِ خود زیرا كه ایشان كُشتند آنهارا و شما قبرهاي ایشان‌را میسازید (۴۹) و از آنجاست كه حكمتِ خدا فرموده است كه من پیغمبران و رسولان‌را بنزدِ ایشان خواهم فرستاد بعضي‌را خواهند كُشت و بعضي‌را زجر خواهند نمود (۵۰) تا از این طبقه باز خواست شود خونِ تماميِ پیغمبران كه از آفرینشِ جهان ریخته شده است (۵۱) از خونِ هابیلْ تا خونِ زِكَرِیّاهْ كه در میانهٔ قربانگاه و خانه هلاك شد هرآئنه بشما میگویم كه از همین طبقه باز خواست خواهد شد (۵۲) واي بر شما اي فقیهان زیرا كه گرفته اید كلیدِ معرفت‌را نه خود در مي‌آئید و درآینده‌گان‌را نیز باز میگردانید * (۵۳) هنگامي كه او این سخنان‌را بایشان میگفت نویسنده‌گان و فَرِیسِیانْ شروع نمودند باینكه در او به ابرام آویخته اورا در بارهٔ مقدّماتِ بسیاري متكلّم گردانند (۵۴) و در كمین

و جویای این می‌بودند که چیزی از دهانش بچنگ آرند تا جای شکایت از او یابند *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر پنجاه و نه آیه)

(۱) در هنگامی که هزاران هزار خلق جمع آمده بودند بنوعی که یکدیگررا پامال مینمودند بشاگردان آغازِ تکلّم نموده که بیش از هر چیز از خمیرِ فَریسیان با حذر باشید که این ریا است (۲) زیرا که نیست چیزی نُهفته که آشکارا نخواهد گردید و نه پنهانی که فاش نخواهد گشت (۳) بجهةِ آنکه هر آنچه در تاریکی گفته اید در روشنی شنیده خواهد شد و هر آنچه در خلوت خانها در گوش گفته اید در بامها منادا خواهد بود * (۴) و بشما دوستانِ خود میگویم که نترسید از آنانی که چون بدن‌را بقتل رسانند زیاده بر آن کاری با کس نتوانند کرد (۵) و شمارا نشان دهم که از چه کس بترسید از آن کس بترسید که بعد از کُشتن قدرتِ آن دارد که در جهنّم اندازد آری میگویم که از او بترسید (۶) آیا نیست که پنج کُنجشك بدو فلس فروخته میشود و حال آنکه هیچ یك از آنها در نزدِ خدا فراموش نمیشود (۷) و تا بمویهای سَرِ شما تمامی شمرده شده است پس نترسید زیرا که از بسیاری کُنجشکان افضل اید * (۸) و میگویم شمارا که هر آن کس که تصدیق کند مرا در حضورِ مردم فرزندِ انسان نیز تصدیق کند ویرا در حضورِ فرشته‌گانِ خدا (۹) و آن کس که مرا انکار کرد نزدِ مردم انکارکرده خواهد شد در حضورِ فرشته‌گانِ خدا (۱۰) و هر آن کس که حرفی بخلافِ فرزندِ انسان بزند آمرزیده خواهد شد امّا آن کس که نسبت بروحُ‌القدس ناسزا گوید آمرزیده نخواهد شد (۱۱) چون شمارا در آرند در مجامع و نزدِ اربابِ حکم و اقتدار مَیندیشید که بچه نوع یا بچه دلیل ایشان‌را جواب دهید یا تکلّم نمائید (۱۲) زیرا که روحُ‌القدس همان لحظه خواهد آموخت شمارا که چه باید گفت * (۱۳) و شخصی از میانهٔ آن گروه گفت ای استاد مقرّر فرما که برادرِ

من میرث‌ارا با من قسمت نماید (۱۴) ویرا گفت ای مرد کیست که مرا قاضی یا قاسم بر شما تعیین نموده است (۱۵) و ایشان‌را فرمود که زنهار از طمع با حذر باشید زیرا که حیاتِ کسی بفراوانیء اموالش تعلّق ندارد * (۱۶) و از جهةِ آنها مثلی‌را ایراد کرده فرمود که مردِ صاحب‌دولتی‌را زراعتش بسیار نیکو گردید (۱۷) او با خود اندیشیده گفت که چون کنم که جائی‌را که محصولِ خودرا در آن انبار نمایم ندارم (۱۸) و گفت که چنین خواهم نمود که انبارانِ خودرا خراب نموده بزرگ‌تر سازم و همه‌گیء حاصل و مالِ خودرا در آنجا انبار نمایم (۱۹) و با دلِ خود خواهم گفت که ای دل تو مالِ کثیر برای سالهای بسیار فراهم آوردهء حال آرام گرفته بخور و بیآشام و خوش‌وقتی کن (۲۰) لیکن خدا ویرا گفت ای احمق در همین شب جانِ تورا از تو باز خواهند گرفت و آنچه اندوختهء کرا خواهد بود (۲۱) همچنین است آن کس که می‌اندوزد خزانه برای خود و آنچه دولت است نزدِ خدا پیدا نمی‌نماید * (۲۲) و شاگردانِ خویش‌را فرمود که هم از این سبب است که شمارا میگویم که بجهةِ نفسِ خود مَیندیشید که چه خورید و برای تن که چه پوشید (۲۳) که جان بیش از خوراک است و تن بیش از پوشاک (۲۴) و بنگرید کلاغان‌را که نه تخم کارند و نه درو نمایند و نه مخزن و نه انبار است آنهارا و خدا رزق میدهد آنهارا شما بچند مرتبه از مرغان افضل اید (۲۵) کیست از شما که به اندیشه تواند یك ذراع بر قامتِ خویش بیَفزاید (۲۶) پس اگر چیزی باین حقارت‌را نتوانید کرد چون است که در باقی چیزها تفکّر مینمائید (۲۷) بنگرید سوسنهارا که چگونه میرویند و حال آنکه نه تعب میکَشند و نه میریسند و من بشما میگویم که سُلَیمان هم با مجموع بزرگیء خود مانندِ یکی از اینها نپوشیده شد (۲۸) پس اگر آن گیاهی‌را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده میشود خدا باین طور پوشاند پس چه قدر بیشتر شمارا ای کم اعتقادان * (۲۹) و شما در تفحّص مَباشید

که چه خورید و چه آشامید و متحیّر مباشید (۳۰) که خلقِ جهان تماميء این چیزهارا میجویند لیکن پدرِ شما میداند که شما محتاج باین چیزها هستید (۳۱) لیکن بجوئید ملکوتِ خدارا که تماميء این چیزها نیز براي شما زیاده خواهد گشت (۳۲) مترسید اي گلّهء کوچك زیرا که خواهشِ پدرِ شما اینست که ملکوت‌را بشما بدهد (۳۳) آنچه دارید فروخته بخیرات بدهید و کیسهائي که کُهنه نمی‌شوند و خزانهء که زائل نمی‌شود در آسمان بجهةِ خود پیدا کنید آن جائي که نه دُزد نـزدیك آید و نه بید خراب کند (۳۴) زیرا که هر جا که خزانهء شماست دلِ شما نیز خواهد بود * (۳۵) پس بایست که بسته باشد کمرهاي شما و افروخته باشد چراغهاي شما (۳۶) و خود باشید مانندِ آن کساني که انتظار می‌کشند آقاي خودرا که کَي از عروسی باز آید که چون آید و درّ زند دفعتاً دَررا کُشایند (۳۷) خوشحالِ آن نوکران که چون آقا آید بیدار یابد آنهارا و من بشما میگویم که بدرستي که کمرِ خودرا بسته آنهارا خواهد نشانید و نـزدِشان آمده آنهارا خدمت خواهد نمود (۳۸) و اگر آید در پاسِ دویم یا در پاسِ سیوم و چنین یابد پس خوشحالِ آن نوکران (۳۹) و خود میدانید این‌را که چنانچه صاحبِ خانه دانستی که دُزد در کدام ساعت آمدی هرآینه بیدار بوده نگذاشتي که خانهء اورا نقب زنند (۴۰) پس شما نیز مهیّا شوید زیرا که در ساعتي که گمان ندارید فرزند انسان خواهد آمد * (۴۱) پِطرُس گفت اي آقا تو این مثل‌را تنها بما میگوئي یا آنکه بهمه (۴۲) خداوند گفت کیست ناظرِ امینِ دانشمندی که آقاي او بر سائرِ نوکرانَش مقرّر کرده که حصّهء نان آنهارا در وقت داده باشد (۴۳) و خوشحالِ آن نوکري که چون مولایَش آید یابد که چنین میکند (۴۴) بشما میگویم بدرستي که اورا بر تماميء اموالِ خود مختار خواهد ساخت (۴۵) و چنانچه آن نوکر با خود اندیشد که آقاي من در آمدن تأخیر مینماید و آغازِ زدنِ غلامان و کنیزان و خوردن و آشامیدن و مست شدن نماید

(۴۶) آقاي آن نوکر در روزي که منتظر نباشد و در ساعتي که نداند خواهد آمد و اورا دو نیمه ساخته قِسمتِ اورا با بي‌دینان مقرّر خواهد ساخت (۴۷) پس نوکري که خواهشِ مولاي خودرا دانسته بر وفقِ خواهش آماده ننمود و بجا نیاورده باشد بسیار تازیانه خواهد خورد (۴۸) و آن کس که ندانسته کرد اُموري‌را که قابلِ تازیانه باشد قلیلي تازیانه خواهد خورد و هر کس که وَیرا بسیار داده اند از او بسیار خواهند طلبید و آن کس که بسیار باو سپرده اند زیاده مطالبه خواهند نمود * (۴۹) و من آمده ام که آتش‌را بر زمین فرود آرم و چه بسیار میخواهم که حال افروخته شود (۵۰) و میباشد براي من غسلي که باید بیابم آن‌را و چه بسیار در تنگي هستم که تا وقتِ آن بسَر آید (۵۱) آیا گمان دارید که من آمده ام که صلح‌را بر زمین آرم نَيْ بلکه میگویم شمارا که مفارقت‌را (۵۲) زیرا که از این وقت پنج نفر از یك خانه دو از سه و سه از دو مفارقت خواهند نمود (۵۳) و پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و مادرِ شوهر از عروس و عروس از مادرِ شوهرِ خود مفارقت خواهد نمود * (۵۴) و هم بخلق گفت که چون ابري‌را مي‌بینید که میخیزد از مغرب فيٱلفور گوئید باران آید و چنین شود (۵۵) و چون بینید که بادِ جنوب مي‌وزد گوئید که گرم شود و میشود (۵۶) اي ریاکاران روي زمین و آسمان‌را توانید یافت چگونه این زمان‌را نمي‌شناسید * (۵۷) و چرا از خود نیز انصاف بحقّ نمي‌نمائید (۵۸) و هنگامي که با خصمِ خود نزدِ حاکم رَوي در راه جهد کن که تورا عفو نماید که مبادا تورا بنزدِ قاضي کَشیده قاضي تورا بسرهنگ سپارد که سرهنگ تورا در زندان اندازد (۵۹) میگویم تورا که از آنجا بیرون نخواهي آمد مگر آنکه فلسِ آخرین‌را داده باشی *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) و در آن هنگام تني چند حاضر بودند که اورا خبر میدادند از جَلیلیانْ که

پِیلاطُس خونِ ایشان‌را با قربانیهاي ایشان آمیخته بود (۲) و عیسيٰ ایشان‌را جواب داده فرمود که آیا گمان دارید که این جَلیلیانْ بیش از همهٔ جَلیلیانِ دیگر گناهکار بودند که چنین عذابي‌را دریافتند (۳) من بشما میگویم که نَيّ لیکن اگر شما توبه نکنید تمامي باین طور هلاك خواهید شد (۴) و یا آن هجده نفر که بُرج در سِیلُوحا بر آنها فرود آمده آنهارا هلاك نمود گمان دارید که بیش از همهٔ ساکنانِ اُورشَلِیمْ بدکار میبودند (۵) من بشما میگویم که نَيّ لیکن اگر شما توبه نکنید بهمین طور همه هلاك خواهید شد * (۶) و این مثل‌را فرمود که شخصي‌را درختِ انجیري بود که در تاکستانَش غرس نموده بودند و آمده ثمرِ آنرا جُستجو کرده نمي یافت (۷) تاك‌نشان‌را گفت که حال سه سال است که مي‌آیم و ثمرِ این نهالِ انجیررا جُسته نمي یابم آنرا بُبر چرا بارِ این زمین باشد (۸) در جواب گفت اي آقا امسالِ دیگر آنرا گذار که اطرافِ آنرا بکَنم و کُودْ اندازم (۹) آن هنگام اگر ثمر آورد هو الْمطلوب و الّا آنرا بعداً بُبر * (۱۰) و در روزِ سبت در یکي از مجامع وعظ مي‌نمود (۱۱) و ناگاه زني بود که از مدّتِ هجده سال روحِ مُضعف داشت و خم شده مطلقا نمي توانست که راست نشیند (۱۲) عیسيٰ اورا ملاحظه فرموده اورا خوانده گفت اي زن از ضعفِ خود بیرون آي (۱۳) و دستهاي خودرا بر او نهاده دَفعَي راست شد و خدارا سپاس مي‌نمود * (۱۴) پس بزرگِ مجمع بهم برآمده زیرا که عیسيٰ اورا در سَبْت شفا بخشید و مردم‌را گفت که شش روز میباشد که در آن‌ها باید بکار پرداخت پس در آن‌ها آئید و شفا یابید نه آنکه در روزِ سَبْت (۱۵) خداوند وِیرا جواب فرموده که اي مکّار آیا هیچ یك از شما در سَبْت گاو یا اُلاغِ خودرا از آخور باز نمی نماید که بُرده آب دهد (۱۶) آیا این شخصه که دخترِ اِبْراهِیمْ است و شیطان اورا حال هجده سال است که بند نموده است نبایست اورا در روزِ سَبْت از این بند رها نمود (۱۷) و چون این سخنان‌را میفرمود همه‌گئ مخالفانِ او خجل گشتند و تمامئ

خلق بجهتِ کارهاي عظیمي که از او صادر مي‌شد خوش‌وقت میبودند * (۱۸) و فرمود که ملکوتِ خدا چه چیزرا ماند و من آنرا بچه چیز تشبیه نمایم (۱۹) دانهٔ خردل‌را ماند که شخصي گرفته در کِشتِ خود انداخت پس روئید و درختِ بزرگ شد و پرنده‌گانِ هوا در شاخهاي آن مسکن نمودند * (۲۰) و باز فرمود که ملکوتِ خدارا بچه چیز تشبیه نمایم (۲۱) خمیري‌را ماند که زني گرفته در سه پیمانهٔ آرد پنهان نماید تا هنگامي که همه‌اَش مخمّر شود * (۲۲) و شهر بشهر و ده بده میگشت و وعظ مینمود و باُورشَلیم توجّه مینمود * (۲۳) شخصي وَیرا گفت اي آقا آیا قلیلي میباشند که نجات مي‌یابند او در جواب ایشان‌را فرمود (۲۴) جهد کنید که از درِ تنگ داخل شوید زیرا که بشما میگویم که بسیاري بر داخل شدن طالب میباشند و نخواهند توانست (۲۵) و بعد از آنکه صاحبِ خانه برخاسته دَررا بسته باشد هر قدر شما از بیرون زیاده دَررا بکوبید و آقا آقا نمائید که از براي ما دَررا باز کن در جواب خواهد گفت که من شمارا نمي شناسم که از کجا میباشید (۲۶) و آنگاه خواهید گفت که پیشِ روي تو خورده ایم و آشامیده ایم و تو در کوچهاي ما وعظ کردهٔ (۲۷) و او خواهد گفت که من شمارا میگویم که شمارا نمي شناسم که از کجا میباشید دور شوید از من اي همهٔ کنندهگانِ کارهاي ناصواب (۲۸) در آنجا که گریه و فشارِ دندان خواهد بود چون اِبراهیم و اِسحٰق و یعقوب و همه‌گيِ پیغمبران‌را بینید که در ملکوتِ خدا میباشند و اینکه شمارا بیرون مینمایند (۲۹) و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب خواهند آمد و در ملکوتِ خدا خواهند نشست (۳۰) و هرآینه کساني که در آخر هستند اوّل خواهند بود و کساني که اوّل هستند آخر خواهند بود * (۳۱) و در آن روز فَرِیسيِ چند آمده وَیرا گفتند که از اینجا بیرون آمده برو زیرا که هِیرودیس میخواهد که تورا بقتل رساند (۳۲) ایشان‌را فرمود که شما بروید و بآن روباه بگوئید که حال من دیوان‌را بیرون مینمایم

و امروز و فردا شفاهارا باتمام میرسانم و روزِ سیوم کامل میشوم (۳۳) و امّا بایست که من امروز و فردا و پس‌فردا در راه باشم زیرا که ممکن نیست که هیچ پیغمبری بیرون از اُورِشَلِیمْ کُشته شود (۳۴) ای اُورِشَلِیمْ اُورِشَلِیمْ که پیغمبران‌را بقتل میرسانی و سنگسار مینمائی کسانی‌را که بتو فرستاده شده اند چند دفعه خواستم که فرزندانِ تورا جمع نمایم چنانچه مادهٔمرغ بچّهای خودرا زیرِ پَرهای خود جمع کند و شما نخواستید (۳۵) اینك خانهٔ شما ویران کرده گذاشته میشود از برای شما و میگویم شمارا که بدرستی که مرا نخواهید دید تا آن روزی که گوئید میمون آن کس است که باسمِ خداوند می آید *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر سی و پنج آیه)

(۱) اتّفاقاً در خانهٔ یکی از بزرگانِ فَرِیسِیانْ در روزِ سَبْت بجهةِ تناولِ طعام داخل گردید و ایشان مراقبِ او میبودند (۲) و شخصی نزدِ وَیْ بود که مستسقی میبود (۳) عیسیٰ فُقَها و فَرِیسِیانْ‌را مخاطب فرموده گفت که آیا شفا بخشیدن در سَبْت روا است (۴) ایشان خاموش ماندند پس اورا گرفته شفا بخشیده رها نمود (۵) و بایشان جواب داده فرمود که کیست از شما که اگر حمار یا گاوِ او در چاه افتد در روزِ سَبْت فی‌الفور آنرا بر نخواهد کَشید (۶) و آنها در این مقدّمات از جوابَش عاجز میبودند * (۷) و از جهتِ مهمانان مثلی‌را ایراد فرمود چون ملاحظه فرمود که چگونه ایشان صدرِ مجلس‌را اختیار کردند پس فرمود ایشان‌را (۸) که چون کسی تورا در زفافی بخواند در صدرِ مجلس منشین که مبادا شخصی معزّزتر از تورا هم خوانده باشند (۹) آن کس که هر دورا خوانده است آمده بتو گوید که جای‌را باین کس بده آن وقت تو با نهایتِ خجالت پائین‌ترا اختیار کنی (۱۰) بلکه چون بخوانند تورا رفته در جائی پائین‌تر بنشین تا چون آن کس که تورا خوانده است آید بتو گوید ای دوست برتر نشین آنگاه تورا در میانِ

همنشینان عزّت خواهد بود (۱۱) زیرا که هر کس که خودرا عزیز میدارد ذلیل خواهد شد و هر که خودرا ذلیل میدارد عزیز خواهد شد * (۱۲) و بآن شخص که اورا خوانده بود فرمود که چون چاشت یا شامي مهیّا سازي دوستانِ خود یا برادران یا خویشان یا آشنایانِ دولتمندِ خودرا مَخوان مبادا که آنها نیز تورا بنوبت خوانده تورا عوض داده شود (۱۳) بلکه چون ضیافت نمائي فقیران و شلان و لنگان و کوران‌را بخوان (۱۴) و خوش خواهد بود حالِ تو زیرا که ایشان نمي توانند تورا عوض دهند پس در قیامتِ راستان تورا عوض داده خواهد شد * (۱۵) و شخصي از همنشینان که این سخن‌را شنید وَیرا گفت خوشا حالِ آن کس که نان‌را در ملکوتِ خدا خورده باشد (۱۶) او وَیرا گفت که شخصي ضیافتِ عظمي نموده بسیاري‌را خواند (۱۷) و در ساعتِ موعود ملازمِ خودرا فرستاده که طلبیده‌گان‌را بگوید که بیآئید زیرا که حال همه چیز آماده است (۱۸) و همه باتّفاق شروع در عذرخواهي نمودند نخستین باو گفت که من قطعهٔ زمیني‌را خریده ام و ضرور است که رفته آنرا به بینم از تو خواهش مینمایم که مرا معذور داري (۱۹) دیگري گفت که من پنج جفتِ گاو خریده ام میروم که آنهارا آزمایش کنم از تو سؤال مینمایم که از من در گذري (۲۰) دیگري گفت که من زني گرفته ام از آن سبب نمي توانم آمد (۲۱) پس آن نوکر آمده مولاي خودرا از این نقلها خبر داد آنگاه صاحب خانه‌را خشم گرفته و نوکرِ خودرا گفت در میدانها و کوچهاي شهر بتعجیل برو و فقیران و شلان و لنگان و کوران‌را باینجا حاضر کن (۲۲) و ملازم گفت اي آقا آنچنان که تو حکم فرمودي شد و هنوز مکان خالي است (۲۳) آقا ملازم‌را گفت براه و خیابانها برو و بابرام داخل بگردان تا که خانهٔ من پُر شود (۲۴) زیرا میگویم شمارا که هیچ کس از آن مردان که خوانده شده بودند شامِ مرا نخواهد چشید * (۲۵) و جمعِ کثیري همراهِ وَيْ میبودند رو گردانیده بایشان فرمود (۲۶) که

اگر كسي بنزدِ من آيد كه پدر و مادر و زن و فرزندان و برادران و خواهران بلكه جانِ خودرا دشمن ندارد شاگردِ من نمي تواند شد (۲۷) و هر كس كه صليبِ خودرا بـر ندارد و بعقبِ من نمي آيد او نيز شاگردِ من نمي تواند بود (۲۸) كيست از شما كه هرگاه خواهشِ آن نمايد كه بُرجي‌را بسازد اوّل ننشيند و مظنّهٔ خرجَش‌را ننمايد كه آيا براي اتمامَش كفايت دارد يا نه (۲۹) كه مبادا بعد از آنكه بنيادَش‌را نهاده باشد بر اتمامَش قادر نباشد و آنان كه بينند شروع در تمسخر نمايند (۳۰) و گويند كه اين شخص شروع در ساختن نمود كه بر اتمامَش قادر نبود (۳۱) يا كدام سلطان رَوَد كه با سلطانِ ديگر در آويزد كه نخستين نشسته تأمّل ننمايد كه آيا با ده هزار نفر ميتواند بآن كس كه با بيست‌هزار نفر مي‌آيد مقابله نمايد يا نه (۳۲) و اگر نه چون او هنوز دور است رسولي‌را فرستاده خواهش ميكند چيزي‌را كه مناسبِ صلح باشد (۳۳) و همچنين هر يك از شما كه خودرا از همه‌گيِ مالِ خود آزاد نسازد شاگردِ من نمي تواند بود * (۳۴) نمك خود خوب است و ليكن اگر بگَندد بكدام چيز اصلاح خواهد شد (۳۵) نه از براي زمين و نه بجهةِ مزبله مصرف دارد بر دَرَش ميريزند هر كس كه گوشِ شنوا دارد بشنود *

(بابِ پانزدهم مشتمل بر سي و دو آيه)

(۱) چون تماميِ باج‌گيران و خطاكاران بنزدَش مي‌آمدند كه كلامَش‌را استماع نمايند (۲) فَريسيانْ و نويسنده‌گان غوغا مي‌نمودند و ميگفتند كه اين شخص گناه‌كاران‌را مي‌پذيرد و با آنها ميخورد (۳) و او از براي ايشان اين مثل‌را ايراد كرده فرمود * (۴) كه كيست از شما كه صد گوسفند داشته باشد وچون يكي از آنهارا گم كند آن نَوَد و نُه‌را در صحرا ترك نكند و بعقبِ گم‌شده نرود تا وقتي كه اورا بيابد (۵) پس يافته بر شانَهاي خود بخوشنودي گذارد (۶) و بخانه رسيده دوستان و همسايه‌گان‌را طلب نمايد و گويد كه با من در خوش‌وقتي شريك باشيد زيرا كه من گوسفندِ گم‌شدهٔ خودرا يافتم (۷) و من

شمارا میگویم که بهمین طور آن خوشنودي که در آسمان براي یك خطاکارِ توبه‌کننده است بیش از آن است که براي نَوَد و نُه از راستان که احتیاج بتوبه ندارند * (۸) و کدام زن است که ده درم داشته باشد اگر یك درم‌را گم کند چراغ‌را نیفروزد و خانه‌را جاروب ننماید و بسعي تفحّص نکند تا وقتي که بیابد (۹) و چون یابد دوستان و همسایه‌گان‌را فراهم آورده میگوید که با من در خورسندي شریك باشید زیرا که درمِ گم‌شدهٔ خودرا یافتم (۱۰) و من بشما میگویم که همچنین است خوشي از براي فرشته‌گانِ خدا براي یك گناه‌کارِ توبه‌کننده * (۱۱) و گفت شخصي دو پسر داشت (۱۲) جوانتر از آنها پدررا گفت اي پدر رسدمالي که بمن افتد بده پس مال‌را در میانهٔ آنها قِسمت کرد (۱۳) بعد از ایّامِ چندي پسر کوچك اموالِ خودرا جمع نموده بمملکتِ بعیدي سَفَر نموده و در آنجا بگذرانِ بي محابا اموالِ خودرا صرف نمود (۱۴) و چون همه‌را خرج کرد گرانيِ سخت از آن مُلك پیدا شد و او رو باحتیاج آورد (۱۵) پس رفته به یکي از اهلِ آن مُلك خودرا بسته آن شخص اورا بکِشتهاي خود میفرستاد که خوکان‌را چراند (۱۶) و آرزو داشت که زان سبوسهائي که خوکان میخوردند شکمِ خودرا سیر نماید هیچ کس وَیرا نمیداد (۱۷) و آخر با خود آمده گفت چند مزدوريِ پدرِ من نانِ فراوان دارند و من بگرسنه‌گي هلاك میشوم (۱۸) پس من برخاسته بنزدِ پدرِ خود خواهم رفت و وَیرا خواهم گفت که اي پدرِ من در آسمان و نزدِ تو گناه‌کارَم (۱۹) و شایستهٔ آن نِیَم که بعد از این فرزندِ تو خوانده شوم مرا چون یکي از مزدورانِ خود محسوب دار (۲۰) پس برخاسته نزدِ پدرِ خود رفت و او هنوز دور بود که پدرَش اورا دیده ترحّم نموده و دویده وَیرا در بغل گرفت و اورا بوسید (۲۱) پسر وَیرا گفت که اي پدرِ من در آسمان و نزدِ تو گناه‌کارَم و شایستهٔ آن نیستم که بعد از این فرزندِ تو خوانده شوم (۲۲) پدر ملازمانِ خودرا فرمود که بهترین خلعتي آورده اورا بپوشانید و انگشترین در

دستش نمائيد و پاهايش نعلين‌را (۲۳) و گوسالهٔ پرواري‌را آورده ذبح نمائيد كه خورده و شادي نمائيم (۲۴) زيرا كه اين پسرِ من مرده بود و زنده شده است و گم شده بود و يافت شده است پس شروع بخوش‌وقتي نمودند (۲۵) و پسرِ بزرگين در كِشت‌زار ميبود چون آمده بخانه نزديك شد صداي سازها و رقص‌را استماع نمود (۲٦) يكي از غلامان‌را پيش خوانده پرسيدش كه اين چيست (۲۷) ويرا گفت برادرت آمده است و پدرِ تو گوسالهٔ فربه‌را ذبح نموده است زيرا كه اورا صحيح باز يافته است (۲۸) و او خشم نموده نخواست كه به اندرون در آيد پس پدرش بيرون شتافته از وي درخواست كرد (۲۹) و او پدررا جواب داده گفت كه حال اين قدر سالهاست كه بنده‌گيء تورا ميكنم و گاهي از حكمِ تو تجاوز ننموده ام و تو گاهي بزغاله بمن نداده‌ء كه با دوستانِ خود بشادي بگذرانم (۳۰) و چون اين پسرِ تو كه معاشِ تورا بر فاحشه‌گان صرف نموده است آمد گوسالهٔ فربه‌را برايش ذبح نمودي (۳۱) ويرا گفت اي فرزند تو هميشه با مني و هر آنچه از آنِ من است زانِ تست (۳۲) بايست شادماني كرد و خوش‌وقت بود زيرا كه برادرِ تو مرده بود و زيست و گم‌شده بود يافت شد *

(بابِ شانزدهم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) و ديگر شاگردانِ خويش‌را فرمود كه شخصي بود توانگر و ناظري داشت كه در حقِّ او بنزدِ وي شكايت ميبردند كه اين اموالِ تورا پراكنده ميسازد (۲) پس اورا طلب نموده ويرا گفت چيست اين سخناني كه در بارهٔ تو مي‌شنوم محاسبهٔ نظارتِ خودرا باز ده كه ممكن نيست كه مِن بعد امرِ نظارت بتو تفويض شود (۳) آن ناظر با خويش انديشيد كه چه سازم چون مولاي من نظارت‌را از من گيرد نه كارِ كندنِ گِل‌را توانم كرد و نه از خجالت سؤال نمودن‌را (۴) و بدرستي يافتم كه چون كنم تا هنگامي كه از نظارت معزول شوم مرا در خانهاي خويش راه دهند * (۵) پس هر يك از وامدارانِ مولاي

خویش‌را پیش خوانده نخستین‌را پرسید که بمولای من چند بده‌کاری (۶) او
گفت که صد پیمانه روغن گفتش حجّت خودرا گرفته بنشین بزودی پنجاه
مرقوم کن (۷) بعد از این بدیگری گفت تورا چند باید داد گفت صد پیمانه
گندم با ویّ گفت بگیر سندِ خودرا و هشتاد نویس (۸) و آن جناب ناظرِ
خائن‌را بسببِ کارِ عاقلانه‌اش ستوده فرمود که ابنای روزگار در طبقهٔ خویش
داناتر اند از ابنای نور * (۹) و من شمارا گویم که از دولتِ ناصوابِ خویش
دوستان برای خویش مهیّا کنید که تا چون ذلیل شوید شمارا در اَمکنهٔ
جاودانی جا دهند (۱۰) و آن کس که در شیئ قلیل معتمد است نیز در
چیزِ کثیر معتمد است و خائن در قلیل نیز در کثیر خائن است (۱۱) چون
شما دولتِ ناصواب‌را امین نبودید کیست آن که دولتِ باصواب‌را بشما
سپارد (۱۲) و چون شما در مالِ دیگری امانت بجا نیآوردید کیست که
مال شمارا بشما گذارد (۱۳) و نشاید که ملازمی دو مولی‌را خدمت کند زیرا
که یا یکی‌را دشمن دارد و دیگری‌را دوست یا آنکه یکی‌را مصاحب باشد
و تحقیرِ دیگری نماید پس نمی توانید که هم خدا و هم مَمّونارا بنده‌گی
نمود * (۱۴) و فَریسیانی که زر دوست بودند تمامِ این سخنان‌را شنیدند
و اورا تمسخر مینمودند (۱۵) و ایشان‌را گفت که آنان هستید که در نزدِ
خلق خودرا مصفّی مینمائید لیکن از دلهای شما خدا آگاه است که آنچه
نزدِ خلق مطلوب است آن نزدِ خدا مبغوض است (۱۶) و شریعت و پیغمبری
بود تا یحیی‌را و الحال بشارت داده میشود بملکوتِ خدا و هرکس بسعی
در آن درمی‌آید (۱۷) و آسانتر است آسمان و زمین‌را زائل شدن از جا تا
آنکه نقطهٔ از شریعت زائل شود (۱۸) و هرکس که طلاق دهد زنی‌را که زنِ
اوست و گیرد دیگری‌را زانی است و هر آن کس که آن زنِ مطلّقه‌را گیرد
نیز زانی است * (۱۹) و صاحب‌مکنتی بود که پیوسته سرخ و حریر پوشیدی
و هر روز سرور و عیشِ متنعّمانه نمودی (۲۰) و مفلسی بود لَعازَر نام که با بدنِ

مقروح برآستانَش افتاده بود (۲۱) و پیوسته نیازمند بود که سیر شود از لقمهائي که از خوانِ صاحبِ دولت مي‌افتاد و سگان آمده زبان بر زخمهاي او مي‌مالیدند (۲۲) و چنین شد که آن فقیررا مرگ دریافت و ملائکه اورا تا بپهلوي اِبْراهِیمْ بُردند و آن غني نیزمُرد و بخاکش سپردند (۲۳) و در جهنّم چون بعقوبت گرفتار میبود چشمهاي خودرا کشوده اِبْراهِیمْرا از دور دید و در پهلویَش لَعَاضَرْرا (۲۴) و خروش برآورده گفت که اي پدرِ من اِبْراهِیمْ بر من رحم نما و بفرست لَعَاضَرْرا که سرِ انگشتِ خودرا در آب نموده زبانَمرا خنک گرداند زیرا که دراین شعله معذّبَم (۲۵) پس اِبْراهِیمْ گفتَش که اي فرزند یاد آر از آنکه تو در ایّامِ حیاتَت چیزهاي نیک‌را بخود تصرّف نمودي و چنین بود مر لَعَاضَرْرا بلاها پس اوست حال در تسلّي و تو در عذاب (۲۶) و علاوه براین همه میانهٔ ما و شما درّهٔ عظیم است که تا کساني که خواهند از اینجا عبور نموده بنزدِ شما آیند نتوانند و نه آن کساني که آنجا هستند توانند بنزدِ ما آیند (۲۷) گفت پس اي پدر از تو استدعا مینمایم که تو اورا بخانهٔ پدرَم فرستي (۲۸) زیرا که مرا پنج برادرهست تا که آنهارا آگاه سازد که مبادا آنها نیز باین مکانِ عذاب در آیند (۲۹) اِبْراهِیمْ اورا فرمود که مُوسيٰ و پیغمبران‌را دارند از آنها بشنوند (۳۰) گفت نَيْ اي پدرِ من اِبْراهِیمْ بدرستي که درصورتي که یکي ازمرده‌گان برایشان درآید نائب شوند (۳۱) باز فرمود در صورتي که مُوسيٰ و پیغمبران‌را نگروند چنانچه از مرده‌گان هم کسي برخیزد نخواهند مَیْل نمود *

(بابِ هفدهم مشتمل برسي و هفت آیه)

(۱) و فرمود شاگردان‌را که لابدّ است از آمدن چیزهاي نا ملایم و واي برآن کس که بوساطتَش بوجود آید (۲) و بهتر است اورا که سنگِ آس بگردنِ او آویخته بدریااَش در اندازند از آنکه یکي ازاین اطفال‌را به لغزش درآرد (۳) از خود احتراز نما و چون برادرَت با تو خطا نماید متنبّه‌اَش سازو چون

توبه نماید به بخش اورا (٤) و چنانچه در روزي هفت مرتبه نسبت بتو تقصیر نموده و روزي هفت کرّت بسوي تو آمده گوید که توبه میکنم هرآینه توراست آمرزیدنَش * (٥) و حواریان بخداوند عرض کردند که زیاده گردان ایمان مارا (٦) خداوند فرموده چنانچه شما ایمان‌را بقدرِ دانهٔ خردلي میداشتید هرآینه هرگاه باین درختِ افراغ مي‌گفتید کَنده و در دریا نشانده شو اطاعت میکرد * (٧) و از شما کیست که داشته باشد غلامي که خویش نماید یا بچراند و چون از کِشت باز آید الآن گویدَش که بیآ بنشین (٨) و نگویدَش که چیزي براي آشامَم آماده کن و کمر در خدمتَم بسته تا آنکه بخورم و بیآشامم و بعد از آن تو خود بخور و بیآشام (٩) آیا که ممنون شود از غلام که آنچه فرموده است بجا آرد مظنّه ندارم (١٠) و همچنین است شمارا چون آنکه مقرّر شده است کنید بگوئید که ما بنده‌گانِ بي منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود کردنَش همان‌را کردیم * (١١) و هنگامي که در راهِ اُورشَلِیمْ سَیر مینمودند چنین شد که از میانهٔ شُومِرُونْ و جَلِیلْ عبور نمود (١٢) و چون در قُریهٔ از قُراء در آمده ده نفر مبروص اورا استقبال نموده از دور ایستادند (١٣) و ایشان صدارا بلند کرده گفتند که اي عیسيٰ مخدوما بر ما ترحّم فرما (١٤) پس نظر انداخته فرمود که رفته خودرا بکاهنان نشان دهید و بوقوع رسید که در هنگامِ رفتنِ ایشان پاك گردیدند (١٥) و یکي از آنها چون دید که شفا یافت بآوازِ بلند خدارا حمد کنان برگشت (١٦) و اورا ثنا گویان در پیشِ پاهایَش بر رو افتاد و آن کس شُومِرُونِي بود (١٧) و عیسيٰ جواب داده فرمود که آیا پاك نشدند ده تن پس کجایَند آن نُه تنِ دیگر (١٨) آیا یافت نشدند کساني که برگردند و حمد کنند خدارا جز آن غریب (١٩) پس اورا گفت که برخیز و رو که ایمانَت تورا رهانید * (٢٠) و چون فَرِیسِیانَش پرسیدند که کَيْ در آید ملکوتِ خدا ایشان‌را جواب داده فرمود که ملکوت خدا با نگاهباني نیآید (٢١) و نخواهند گفت که اینك اینجا و همانا

آنجاست زیرا که ملکوتِ خدا شمارا در درون است * (۲۲) و فرمود شاگردانرا که ایّامي آید که آرزو کنید که بینید روزي از روزهاي فرزندِ انسانرا و نشاید که بینید (۲۳) و بشما خواهند گفت که اینك اینجا و اینك آنجاست بیرون نروید و نیفتید در عقبِ او (۲۴) زیرا چون برق که از طرفِ آسمان نمودار شده تا طرفِ دیگر درخشان شود چنین خواهد بود فرزندِ انسان نیز در روزِ خود (۲۵) لیکن بایدَش اوّل که بسیار عذاب کَشیده و از این طبقه خواري یابد (۲۶) و چنانچه در ایّامِ نُوحْ شد همان قِسم نیز در ایّامِ فرزندِ انسان خواهد بود (۲۷) میخوردند مي‌آشامیدند زن میبُردند شوهر میکردند تا آن روزي که نُوحْ بکشتي درآمد و طوفان آمده همه‌را فرو گرفت (۲۸) و چنانچه در ایّامِ لُوطْ خوردند و آشامیدند و خریدند و فروختند و نشاندند و ساختند (۲۹) در روزي که لُوطْ از سِدُومْ درآمده آتش و گوگرد از آسمان باریدن گرفته تمامي‌را درگرفت (۳۰) چنین خواهد بود در روزي که فرزندِ انسان آشکارا شود (۳۱) در آن روز کسي که بر بام باشد و اسبابَش در خانه براي گرفتنَش نزول نکند و آن کس که در کِشت است نیز رجعت ننماید (۳۲) یاد آرید زنِ لُوطْرا (۳۳) و هر آن کس که خواهد نگاه بداردِ جانِ خودرا هلاکَش کند و آن کس که هلاك کند آن‌را حیاتَش دهد (۳۴) و من شمارا میگویم که در آن شب دو نفر که بر یك سریر باشند یکي گرفته و دیگري گذاشته شود (۳۵) و خواهند بود دو زن که آس نمایند که یکي گرفته و دیگري گذاشته خواهد شد (۳۶) و دو نفر در کِشت خواهند بود که یکی زانها دستگیر و دیگري رستگار خواهد شد (۳۷) ایشان گفتندَش کجاست اي خداوند او فرمود که هر جا که مُردار افتاد کرکس‌ها جمع گردند *

(بابِ هجدهم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و بر ایشان مثلي آورد باین مضمون که سزاوار است که همیشه دعا کنید و کلال نیابید (۲) و گفت که قاضي در شهري میبود نه از خدا ترس و نه

از مردم شرم میکرد (۳) و بود بیوهٔ در آن شهر که پیوسته بنزدش آمده میگفت که انتقام مرا از خصمِ من بگیر (۴) و مدّتي نخواست لیك بعد بخود اندیشید که هرچند نه از خدا ترس و نه از خلق شرم دارم (٥) لیك چون این بیوه مرا پُر مصدّع است بدادش رسم که از کثرتِ آمدنش مبادا دماغم عاقبت پریشان شود (٦) خداوند فرمود که بشنوید آنچه آن قاضيءِ نا راست گفت (۷) آیا نیست خدا که براي بر گزیده‌گان که شب و روز اورا خوانند انتقام کَشد هرچند در حقِّ ایشان تأخیر کند (۸) و من شمارا میگویم که بزودي از براي آنها انتقام خواهد کَشید و آیا چنین است که چون فرزندِ انسان آید ایمان‌را بر زمین خواهد یافت * (۹) و بر کساني که بر خود اعتماد میداشتند که نیکوکاران اند و دیگران‌را بحقارت مي‌نگرند این مثل‌را زد (۱۰) که بقصد نماز گذاردن دو نفر یکي فَرِیسِي و دیگري باج‌خواه بهیکل روان شدند (۱۱) و فَرِیسِي ایستاده اینگونه در ضمیرش دعا مینمود که خدایا تورا حمد میکنم که نیستم چون دیگران ظالم و ناراست و زناکار و یا چون این باج‌گیر (۱۲) و در هفتهٔ دو روز روزه دارم و عشر از همهٔ مالِ خودرا ایثار میکنم (۱۳) و آن عشّار دور ایستاده نمیخواست که چشمان‌را هم بسوي آسمان کند لیکن بر سینهٔ خود زده مي‌گفت خدایا بر من به بخش که گناه‌کارم (۱۴) و من شمارا میگویم که این کس مصفّي بخانه رفت نسبت بدیگري زیرا که پست شود هر آن کس که خودرا بلند بیند و بلند شود هر که خودرا پست بیند * (۱٥) و طفلِ چندي‌را به پیشش آوردند که مسّ نماید چون تلامیذش آنهارا دیدند ملامت نمودند (۱٦) امّا عیسي آنهارا خوانده فرمود که گذارید اطفال‌را که بنزدم آیند و مانع نشوید زانرو که ملکوتِ خدا زانِ اینچنین کسان است (۱۷) و به تحقیق که بشما میگویم که هر که نه پذیرد ملکوتِ خدارا چون طفل داخلِ آن نخواهد شد * (۱۸) و رئیسي پرسیدش که اي استادِ نیکو چون سازم که حیاتِ جاودان‌را دریابم (۱۹) عیسي گفتش

چرا نیکو خوانی مرا نیکو نیست جز یکی که او خدا است (۲۰) و تو خود شناسی احکام‌را زنا مکن و قتل مکن و دُزدی مکن و گواهیٔ دروغ مده و پدر و مادرِ خودرا محترم دار (۲۱) او دیگر گفت این همه‌را از جوانیٔ خود نگاه داشته ام (۲۲) عیسی چون که این سخن‌را شنیده باو گفت که یک چیز تورا باقی است هر آنچه داری بفروش و بمسکینان ده که در آسمان خواهد بود برای تو گنجی و بیآ و مرا متابعت نما (۲۳) و چون این سخن‌را شنیده بسیار غمگین گشت زیرا که اموالِ فراوان داشت * (۲۴) چون عیسی اندوهناکَش ملاحظه نمود فرمود چه بسیار مشکل است کسانی‌را که صاحبانِ دولت اند در آمدن در ملکوتِ خدا (۲۵) زیرا آسان‌تر است شتررا که در چشمهٔ سوزن در آید از اینکه صاحب‌دولتی در ملکوتِ خدا داخل شود (۲۶) و گفتندَش کسانی که شنیدند پس چه کس تواند که یابد نجات‌را (۲۷) فرمود که چیزهائی که نزدِ خلق محال است نزدِ خدا ممکن است * (۲۸) پطرُس گفت که اینک ما تمامیٔ چیزهارا وا گذاشته تورا پیروان ایم (۲۹) آنهارا فرمود که من شمارا می‌گویم بدرستی که نیست کسی که خانه یا والدین یا برادران یا زن یا فرزندان‌را بجهتِ ملکوتِ خدا وا گذارد (۳۰) و بچندین مرتبه زیاده‌تر از آن‌را نیابد در این جهان و نیز در آن جهان حیاتِ جاویدرا * (۳۱) و آن داوزده تن‌را برداشته ایشان‌را فرمود که اینک بسوی اُورشَلیم روان ایم و هر آنچه در کُتُبِ پیغمبران مرقوم شده است بر فرزندِ انسان کامل میگردد (۳۲) زیرا که بقبائل سپُرده شود و تمسخر و ظلم یابد و بر او آبِ دهن خواهند انداخت (۳۳) و اورا چوب زده خواهندَش کُشت و روزِ سیوم برخاسته خواهد شد (۳۴) و آنها این سخنان‌را مطلق درک نکرده و این کلام بر ایشان مخفی ماند و آنچه میفرمود نیافتند * (۳۵) و در زمانی که نزدیک به یِریحو بود کوری بر سرِ راه نشسته سؤال مینمود (۳۶) دریافت که جمعی درگذار اند پرسید که چیست این (۳۷) گفتندَش که عیسیٔ ناصَری

در گذاراست (۳۸) با فغان گفت که اي عيسيِ ابنِ داوُد رحم کن بر من (۳۹) و آن کسان که در پيش ميرفتند اورا منع کردند که خاموش باش ليک او بيش از پيش فرياد کرد که اي پسرِ داوُد رحم کن بر من (۴۰) عيسي توقّف نموده امر فرمود که اورا بنزديکش آورند چون نزديک شد پرسيدش (۴۱) تورا چيست خواهش که براي تو کنم عرض کرد که خداوندگارا خواهم که بينا شوم (۴۲) و عيسي فرمود که بينا شو که ايمانت تورا رستگار ساخت (۴۳) در حال بينا شده خدارا حمد گويان در عقبش در آمد و جميعِ مردم‌ش ديدند و خدارا ستايش کردند *

(بابِ نوزدهم مشتمل بر چهل و هشت آيه)

(۱) و چون داخل شد بيريحُورا عبوراً (۲) اينک بود مردي که به زَکّي ناميده شده بود و بود از بزرگانِ باج‌خواهان و صاحبِ دولت بود (۳) و خواهشمند بود که عيسي‌را ديده بيند که او چگونه است و از کثرتِ خلق مقدورش نبود زيرا که بود قصيرالقامت (۴) پس پيش دويد و بر درختِ افراغي برآمد تا نظاره‌اش نمايد زيرا که او اراده داشت که از آن راه عبور نمايد (۵) و چون عيسي بآن مکان رسيد بالا نگريست و اورا ديده گفت اي زَکّي بشتاب و پائين آ که بايد مرا که امروز در خانه‌ات بسر آرم (۶) پس بسرعت نزول نموده اورا بخرّمي پذيرفت (۷) پس چون همه‌گي نگريستند آن مقدّمه‌را همهمه در آنها افتاده گفتند که با مردي گناه‌کار بر آمده خوش نشسته است (۸) و زَکّي بر پا ايستاده با خداوند عرض کرد که الحال خداوندا نصفِ مالِ خودرا بمساکين ميدهم و چنانچه کسي‌را در مال مغبون کرده باشم چهار مقابله‌اش باز دهم (۹) عيسي باو فرمود که امروز رستگاري باين دودمان رسيد زانرو که اين نيز از اولادِ اِبراهيم است (۱۰) که فرزندِ انسان آمده است که گم‌شده‌گان‌را طلب نموده رستگار نمايد * (۱۱) و هنگامي که ايشان مي‌شنيدند اين سخنان‌را بر آن افزوده مثلي آورد چونکه نزديک باُورشَليم بود و ايشان‌را

گمان این بود که الآن ملکوتِ خدا آشکارا خواهد شد (۱۲) پس فرمود که * شخصِ شریفي بقصدِ مَرزِ دوري روان شد که تا مملکت براي خود تحصیل نموده عود نماید (۱۳) پس ده تن از بندهگانِ خودرا خوانده و ده قنطار بآنها داد و آنهارا گفت که تا باز گشتنَم معامله کنید (۱۴) و امّا مردمانِ شهرَش براو عداوت داشتند و پس از او پیغام فرستاده گفتند که ما این کس‌را نخواهیم که بر ما امیر باشد (۱۵) و چون آن مملکت‌را یافته رجعت نمود و به احضارِ غلامانِ خویش که زررا بآنها سپرده بود فرمان داد که دریابد هر یك چه نفع نموده است (۱۶) پس اوّل آمده گفت اي آقا یك قنطارِ تو ده قنطار نفع نموده است (۱۷) پس اورا گفت مرحبا اي غلامِ نیکو از آنجا که تو امین بودي این قلیل‌را پس تورا بر ده شهر امارت است (۱۸) و دیگري آمده گفت اي آقا یك قنطارِ تو پیدا نموده است پنج قنطاررا (۱۹) باو نیز گفت که تورا نیز بر پنج شهر امارت است (۲۰) دیگري آمده گفت اي آقا یك قنطارِ تو اینك موجود است آن‌را در ملفوفي نگاه داشته ام (۲۱) زیرا که تو مردي بغایت تندمزاج و من از تو مخوف بودم بعلّتِ اینکه آنچه خود نگذاشتهٔ بر میداري و آنچه زرع نکردهٔ میدروي (۲۲) با وَيْ گفت که تورا بحرفِ خودَت الزام دهم اي غلامِ نا شایسته تو چون دانستي که مردي تندمزاج ام که نگذاشته بر میدارم و نَکِشته میدروم (۲۳) پس چون است که زرِ مرا بر تختِ صرّافي ننهادي که چون من آیم آن‌را با نفعَش بگیرم (۲۴) و گفت حاضران‌را که قنطاررا از او گرفته تسلیمِ آن دیگري که ده قنطار زانِ اوست نمائید (۲۵) پس اورا گفتند اي آقا اینست صاحبِ ده قنطار (۲۶) و من شمارا میگویم که بهر کس که دارد داده خواهد شد و آن کس که ندارد از او گرفته خواهد شد چیزي که دارد (۲۷) و آناني که از عداوت نمیخواستند که من بر ایشان امارت نمایم در این جا حاضر نمائید و در برابرَم بقتل رسانید (۲۸) و چون این‌را گفت پیشتر بسوي اُورشَلِیمْ روان شد *

(۲۹) و چون بنزدیکيء بَیْتِ‌فاگي و بَیْتِ‌عَنِیاه بنزدیکيء کوهِ مسمّي بزیتون رسید دو تن از شاگردانِ خودرا فرستاد (۳۰) و فرمود بقریهء برابر درآئید و در درآمدن در آن کرّه خري مي‌یابید بسته که هیچ کس گاهي بر او ننشسته است باز نموده آریدَش (۳۱) و اگر کسی شمارا پرسد که چرا این‌را باز میکنید اورا باین قِسم جواب دهید که خداوندگار بآن محتاج است * (۳۲) و ایشان که فرستاده شدند رفته آنچنان یافتند که او بآنها فرموده بود (۳۳) و هنگامی که کرّه‌را باز مي‌کردند مالکانَش ایشان‌را گفتند که چرا این‌را باز مي‌کنید (۳۴) گفتند که خداوندگار بآن احتیاج دارد (۳۵) پس آن‌را بنزدِ عیسي آوردند و رختِ خودرا بر او افکنده عیسي‌را بر آن سوار نمودند (۳۶) و هنگامِ رفتن رختِ خودرا در راهَش گسترانیدند (۳۷) چون نزدیک بدامنِ کوهِ زیتون رسید همه‌گیء جماعتِ شاگردانَش شروع نموده بخوش‌وقتي خدارا حمد میکردند بآوازِ بلند بعلّتِ آن معجزه‌هائی که دیده بودند (۳۸) و میگفتند که خجسته باد پادشاهی که باسمِ خداوند می‌آید و آرام در آسمان و جلال در عالَمِ بالا (۳۹) و چندي از فَرِیسیانْ از آن جمع گفتندَش که اي استاد شاگردانِ خودرا منع نما (۴۰) پس ایشان‌را جواب داده گفت که من شمارا میگویم که اگر اینان خاموش باشند سنگها فریاد خواهند نمود * (۴۱) و چون نزدیک رسید و شهررا دید بر آن گریست (۴۲) و گفت تو بلي تو کاش آنچیزهاي که تورا موجبِ آرام بودند در این روزهائي که مالکَش هستي مي‌شناختي و حال دیگر از چشمانِ تو نهان اند (۴۳) زیرا که مي‌آید ایّامي بر تو که اعداي تو بر گردِ تو احاطه نموده بخندق و تورا محصور خواهند ساخت و از همهء اطراف تورا بتنگي خواهند در آورد (۴۴) و تورا و فرزندانَت‌را در تو بر زمین خواهند انداخت و سنگي بر سنگي در تو قرار نخواهند داشت زیرا که نشناختي ایّامِ توجّهِ خودرا * (۴۵) و در هیکل در آمده به بیرون نمودنِ کساني که در آن میفروختند و میخریدند آغاز فرمود (۴۶) و بآنها گفت که

مرقوم شده است که خانهء من عبادت خانه است شما آن‌را مغارهء دُزدان نموده اید * (۴۷) و هر روز در هیکل تعلیم میداد و بزرگانِ کاهنان و نویسنده‌گان و پیشوایانِ مردم خواستند که هلاکَش نمایند (۴۸) و ندانستند که چون کنند زیرا که همه‌گیء مردم به رشتهء استماع خودرا باو در آویخته بودند *

(بابِ بیستم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) و در یك روزي از آن روزها اتّفاق افتاد که در زماني که او درونِ هیکل بود و مر خلق‌را تعلیم میداد و بشارت میفرمود رؤساي کَهَنَه و نویسنده‌گان با بزرگان آمده (۲) بدین مضمون گفتندَش که بگوي مارا که تو بچه اقتدار این‌را میکني و آن کیست که داده است این اقتداررا بتو (۳) او در جواب فرمود که من نیز از شما یك سخن مي‌پُرسم بمن بگوئید (۴) که آیا غسلِ یَحْیَي از آسمان و یا از خلق بود (۵) آنها با خود اندیشیدند که اگر گوئیم از آسمان بود خواهد گفت که چرا بويَ اعتقاد نداشتید (۶) و اگر گوئیم که از مردم بود همهء خلق مارا سنگسار کنند زیرا که یَحْیَي‌را بي شبهه پیغمبر دانند (۷) پس جواب گفتند که ندانیمَش که از کجا بود (۸) و عیسي ایشان‌را گفت که من بشما نیز نگویم که این کارهارا بچه اقتدار کنم * (۹) و شروع نموده این مثل‌را براي مردم آورد که شخصي تاکستاني‌را غرس نموده بدهقانانَش سپرده خود مدتي مسافرت اختیار نمود (۱۰) و در موسم ملازمي‌را بنزدِ دهقانان فرستاد تا ثمرهء آن تاکستان‌را بويَ تسلیم نماید لیك دهقانانَش زده تهي‌دست باز گردانیدند (۱۱) دیگر بار ملازمِ دیگررا فرستاد ایشان اورا نیز زده خفیفَش نموده تهي‌دست پس فرستادند (۱۲) او نیز ثالثاً ملازمي‌را فرستاده ایشان اورا زخم زده بیرونَش نمودند (۱۳) صاحبِ تاکستان گفت که چه کنم میفرستم فرزندِ محبوبِ خودرا که شاید چون بینندَش خجل شوند (۱۴) چون دهقانان ویَرا دیده با خود تصوّر نموده گفتند که این وارث است بیائید که تا اورا بکُشیم و میراث از آنِ ما شود (۱۵) پس از تاکستانَش بیرون بُرده بکُشتند

حال مالكِ تاكستان با ایشان چه خواهد نمود (۱۶) او خود آید و آن دهقانانرا هلاك نموده تاكستان‌را بدیگران خواهد سپرد * آنها شنیده گفتند این خود مبادا (۱۷) او در آنها نگریسته فرمود چیست آنچه نوشته شده است كه سنگي كه مِعمارانَش ردّ نموده اند سرِ زاویه واقع شده است (۱۸) هر كس كه بر آن سنگ افتد خورد میشود و آن كس كه بر او افتد نرم خواهد شد (۱۹) پس قصد نمودند كاهنانِ بزرگ و نویسنده‌گان كه در همان ساعت دستها بر او اندازند و از مردم ترسیدند زیرا كه دانستند كه قصدَش از این مثل ایشان بود * (۲۰) پس فرصت جُسته فرستادند جواسیسِ چندرا كه خودرا صالح مینمودند تا كه سخني از وَيْ بچنگ آرند كه اورا باقتدار و قدرتِ حاكم سپارند (۲۱) پس ایشان پُرسیدندَش كه اي استاد دانیم كه تو آنچه گوئي و تعلیم دهي محضِ صواب است و نظر در ظاهر نمیكني بلكه راهِ خدارا براستي مینمائي (۲۲) آیا جائز است كه ما قَیْصَرْرا جزیه دهیم یا نه (۲۳) و چون مكرِ ایشان‌را دانست گفت ایشان‌را چرا تجربه اَم میكنید (۲۴) نشان دهید بمن دیناري‌را كه نقش و سكّهٔ كرا دارد پس جواب داده گفتندَش كه قَیْصَرْرا (۲۵) آنهارا گفت كه پس آنچه زانِ قَیْصَرْ است بقَیْصَرْ وا گذارید و آنچه از خداست بخدا (۲۶) و نتوانستند بسخنَش در نزدِ مردم چنگ زنند پس از جوابَش حیران مانده ساكت شدند * (۲۷) تني چند از صادُوقِیانْ كه منكرِ قیامت اند پیش آمده پرسیدندَش (۲۸) و گفتند اي استاد موسيٰ براي ما نوشته است كه اگر برادرِ كسي بمیرد كه زني داشته و در هنگامِ مردن بي فرزند باشد باید برادرَش زنِ اورا گرفته نسلي بجهةِ برادرِ خود جاري سازد (۲۹) و بودند هفت برادر و نخستین زني‌را گرفته بي‌فرزند وفات یافت (۳۰) و دویمی آن زن‌را گرفته او نیز لاولد فوت شد (۳۱) سیومین اورا گرفته و همچنین آن هفت نفر نماند آنهارا فرزندي و مردند (۳۲) و در آخرِ همه آن زن نیز وفات یافت (۳۳) پس او در قیامت

زنِ کدام یك از ایشان خواهد بود زیرا که هر هفت اورا گرفتند * (۳۴) و عیسي ایشان‌را در جواب فرمود که ابنای این روزگاررا است نکاح نمودن و نکاح کرده شدن (۳۵) و امّا کسانی‌را که سزاوار است که بدست آرند آنجهان‌را و قیامت‌را از مرده‌گان نه تزویج میکنند و نه تزویج کرده میشوند (۳۶) و نیز نمیتوانند که باز بمیرند زیرا که ایشان مَلَك‌را مانند و ایشان اند فرزندانِ خدا زیرا که فرزندانِ قیامت هستند (۳۷) و باینکه مرده‌گان برمیخیزند موسي نیز اشارت فرمود در حدیثِ بوته چون گوید خداوندرا خدای اِبْراهِیم و خدای اسْحٰق و خدای یَعْقُوب (۳۸) خدا نیست زانِ مرده‌گان بل زانِ زنده‌گان است زیرا که نسبت باو همه زنده اند (۳۹) پس بعضي از نویسنده‌گان جواب دادند که اي استاد نیکو گفتي (۴۰) و بعد از آن جرأت ننمودند که هیچ چیزرا از او سؤال نمایند * (۴۱) و آنهارا فرمود که چه گونه گویند که مسیح پسرِ داوُد است (۴۲) و حال آنکه داوُد خود میگوید در کتابِ مزامیر که خداوند بخداوندِ من گفت بنشین بر دستِ راستِ من (۴۳) تا آنکه بنهم اعدای تورا در محلِّ اقدامِ تو (۴۴) داوُد اورا خداوند گفت پس چگونه پسرِ اوست * (۴۵) هنگامي که مردم تمامي مي‌شنیدند شاگردانش‌را گفت (۴۶) که به پرهیزید از نویسنده‌گاني که خواهند خرامیدن در رختِ بلند و دوست دارند سلام کردن‌را در بازارها و صدرِ مجالس‌را در مجامع و صدرِ سرایرا در ضیافات (۴۷) و خورند خانهاي بیوه زنان‌را و طول میدهند نمازهارا بریا پس اینان اند که مي‌یابند عذابِ عظیم‌را *

(بابِ بیست و یکم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(۱) و نظر کرده دید اغنیارا که مي انداختند نذوراتِ خودرا در مخزن (۲) و دید نیز بیوهٔ مفلسي‌را که دو فلس در آن می‌انداخت (۳) و گفت بدرستي که راست گویم شمارا که این بیوهٔ مفلس بیش از همه‌گي انداخت (۴) زیرا که انداختند تمامیٔ آنها در نذوراتِ خدا چیزیرا که زائد میداشتند

و انداخت این بیوه چیزیرا که ناقص بود یعنی تمامیء معاشِ خودرا * (۵) و جمعیرا که میگفتند از تزیینِ هیکل بسنگهای نیکو و عطایا گفت (۶) میبینید این چیزهارا و آید زمانی که گذاشته نشود در آن سنگی بر سنگی مگر آنکه خراب شود (۷) پس ایشان اورا پرسیده گفتند که استاد این کَیْ خواهد بود و چه نشان است در پیوستنِ اینها (۸) گفت آگاه باشید که فریفته نشوید زیرا که بسیاری باسمِ من خواهند آمد که گویند من هستم و وقت قریب است پس نیفتید بعقبِ ایشان (۹) و چون شنوید اخبارِ جنگها و هنگامههارا مضطرب مشوید زیرا که بایست که اینها همه اوّلاً بجا آید لیکن هنوز وقت باتمام نرسیده است (۱۰) و در آن هنگام ایشانرا گفت که برخواهند خاست قومی بر قومی و مملکتی بر مملکتی (۱۱) و در اماکن خواهد بود زلزلهای عظیم و گرانیها و وباها و خواهد بود توهّمات و نشانهای عظیم از آسمان * (۱۲) و قبل از این همه میاندازند دستهای خودرا در شما و معاقب نموده بسببِ اسمِ من در مجامع و زندانها خواهند بُرد و نزدِ سلاطین و حکّام خواهند کشید (۱۳) این همه شهادتی خواهد بود از برای شما (۱۴) پس در دلهای خود عزم کنید که بیشتر اندیشه از برای معذرتِ جوابِ آنها مکنید (۱۵) زیرا که میدهم شمارا زبانی و عقلی که قادر نباشند تمامیء مخاصمینِ شما که مخالفت یا مقاومت نمایند (۱۶) و بدرستی که تسلیم کنند شمارا والدین و برادران و خویشان و دوستان و بکُشند بعضی از شمارا (۱۷) و بجهةِ اسمِ من همهگیء مردم با شما کینه خواهند ورزید (۱۸) و موئی از سرِ شما گم نخواهد شد (۱۹) و شما خود نفوسِ خودرا بصبر نگاه دارید * (۲۰) و چون یابید اُورِشَلِیمْرا که محصور شده است بخیامِ سپاه آنگاه در یابید که نزدیك است ویرانیء آن (۲۱) در آن هنگام کسانی که در یِهُودِیَّه هستند بگریزند بسوی کوهستان و کسانی که داخلِ آن هستند به بلوکات روند و کسانی که هستند در بلوکات باندرونِ آن در نیآیند (۲۲) زیرا که آنروزها است

روزهاي انتقام و تكميلِ هر آنچه نوشته شده است (۲۳) و واي بر آبستنها و شيردهندهگان در آن ايّام زيرا كه گرفتاريء عظيم بر زمين خواهد بود و اين طائفهرا سخط (۲۴) و بدمِ شمشير خواهند افتاد و در همهگيء قبائل اسير خواهند شد و پايمالِ طوائف خواهد بود اُورشَليم تا زماني كه زمانِ طوائف تمام شود * (۲۵) و خواهد بود علامات در آفتاب و ماه و ستارهها و بر زمين گرفتاريء طوائف بتحيّر و صداي دريا و امواج (۲۶) و خلق از وهم و انتظارِ آن قضايا كه بر ربعِ مسكون مي‌آيد بيجان خواهند شد زيرا كه خواهد شد توانائي‌هاي آسمان متزلزل (۲۷) و آن وقت خواهند ديد فرزندِ انسانرا كه بر ابر نشسته با قوّت و جلالِ عظيم مي‌آيد (۲۸) و چون شروع باين چيزها ميشود راست نشسته سرهاي خودرا بالا نمائيد زيرا كه خلاصيء شما نزديك شده است * (۲۹) و بآنها مثلي‌را آورد كه درختِ انجير و سائرِ درختهارا ملاحظه نمائيد (۳۰) كه چون بمجرّد بينيد كه شكوفهرا ميريزند خود دريابيد كه الحال تابستان نزديك شده است (۳۱) همچنين شما نيز چون بينيد كه آنها واقع ميشوند دريابيد كه ملكوتِ خدا نزديك شده است (۳۲) و من بشما راست ميگويم كه نخواهد گذشت اين طبقه تا همهگيء اينها بوقوع انجامد (۳۳) و آسمان و زمين خواهد گذشت و ليكن نخواهد گذشت سخنانِ من * (۳۴) و با حذر باشيد كه مبادا دلهاي شما به پُرخوري و مَيپرستي و افكارِ معيشت گران گردد و ناگاه دريابد آنروز شمارا (۳۵) زيرا كه چون دام بر تماميء نشينندهگان بر روي كلِّ زمين خواهد آمد (۳۶) پس بيدار بوده دعا كنيد در تماميء اوقات تا آنكه شايسته باشيد كه توانيد رستگار شد از تماميء اينها كه بوقوع مي‌انجامد و به ايستيد پيشِ روي فرزندِ انسان * (۳۷) و روزها در هيكل تعليم ميفرمود و شبها بيرون رفته در كوهِ مسمّي بزيتون توقّف مينمود (۳۸) و تماميء خلق براي شنيدنِ كلامَش در هيكل پيشَش جمع ميشدند *

(باب بیست و دویم مشتمل بر هفتاد و یك آیه)

(۱) و چون نزدیك بود عید فطیر كه مسمّی است بفصح (۲) كاهنان بزرگ و نویسنده‌گان در جستجو میبودند كه اورا بچه طریق مقتول نمایند زیرا كه از خلق واهمه مینمودند (۳) و شیطان در یهوداه كه ملقّب به اِسكَریُوطي و یكي از دوازده نفر بود در آمده * (۴) پس آمده برؤساي كَهَنَه و سپاه گفتگو مینمود كه اورا چگونه بایشان سپارد (۵) و خوشنود بودند و با وَيْ عهد بستند كه اورا زر خواهند داد (۶) و او راضي شده در انتظارِ فرصت مي‌بود كه اورا بپنهاني از خلق بایشان سپارد * (۷) چون روزِ فطیر كه در آن ذبحِ فصح بایست نمودن آمد (۸) او پِطرُس و یوحَنّارا فرستاده گفت بروید و فصح‌را از براي ما آماده سازید كه تناول نمائیم (۹) آنها ویرا گفتند كجا میخواهي كه آماده كنیم (۱۰) ایشان‌را گفت چون بشهر در آئید كسي‌را برخورید كه سبوئي از آب میبرد اورا پیروي نمائید بخانهٔ كه در آید (۱۱) و بگوئید صاحب خانه‌را كه استاد ترا میفرماید كه كجاست مكاني كه در آن با شاگردانِ خود فصح‌را خورده باشم (۱۲) و او حجرهٔ وسیعِ مفروشي‌را بشما خواهد نمود در آنجا آماده سازید (۱۳) و ایشان رفته چنانكه بایشان فرموده بود یافتند و فصح‌را مهیّا ساختند * (۱۴) چون وقت رسید بنشست و دوازده حواري نیز با او (۱۵) ایشان‌را فرمود كه من بسیار خواهشمند بودم كه قبل از وفاتِ خود این فصح‌را با شما خورده باشم (۱۶) كه بشما میگویم كه مِن‌بَعد از این نخواهم خورد تا اینكه در ملكوتِ خدا كامل گردد (۱۷) و كاسهٔ‌را گرفته شكر بجا آورد و فرمود كه بگیرید این‌را و در میانِ خود قسمت نمائید (۱۸) زیرا كه من شمارا میگویم كه نخواهم آشامید از میوهٔ رز تا وقتي كه بیآید ملكوتِ خدا * (۱۹) و ناني‌را گرفته شكر نمود و شكسته بایشان داد و فرمود كه این تنِ من است كه در راهِ شما داده میشود این‌را بیادِ من بجا آرید (۲۰) و كاسه‌را نیز بهمان طور بعد از خوردنِ شام گرفته فرمود كه این كاسه پیمانِ نَوي

است که بسته ميشود بخونِ من که ريخته ميشود در راهِ شما * (۲۱) و الحال دستِ آن کس که مرا خيانت مي‌نمايد با من در ميانِ سُفره است (۲۲) و فرزندِ انسان بـر حسبِ تقديـر ميرود ليکن واي بر آن کس که اورا تسليم مي‌نمايد (۲۳) پس آنها از همديگر شروع بتفحّص مي‌نمودند که آيا کدام يك باشد که اين عمل‌را نمايد * (۲۴) و بود در ميانِ ايشان نزاعي که آيا کدام يك از آنها بـزرگـتر ميـباشد (۲۵) او ايشان‌را فرمود کـه سلاطيـنِ قبائل خداوندي بـر ايشان مينمايند و خوانده ميشوند وليء نعمت کساني که در ميانِ آنها صاحبِ اقتدار هستند (۲۶) ليکن مباشيد شما اينچنين بلکه بـزرگتر از شما چون کوچکتر بوده باشد و پـيشوا چون ملازم (۲۷) کيست بـزرگتر آيا آن کس که نشسته است يا آن که خدمت مينمايد آيا نيست آن کس که نشسته است ليکن من در ميانِ شما چون خادم هستم (۲۸) و شما آنان هستيد که صبر نموده ايد در امتحان‌هاي من با من (۲۹) و من بـراي شما مهيّا مينمايم ملکوتي‌را چنانچه پدرَم بـراي من نموده است (۳۰) تا که شما بر خوانِ من بخوريد و بيآشاميد در ملکوتِ من و بنشينيد بـر تختها و حکم نمائيد بر دوازده سبطِ اِسْرائيلْ * (۳۱) پس خداوند فرمود که اي شِمْعُونْ شِمْعُونْ اينك شيطان ميخواهد که شمارا به بيزد چون گندم (۳۲) و امّا من خواسته ام بـراي تو که ناقص نشود ايمانِ تو و چون تو تائب شدهء برادرانِ خودرا نيـز استوار نما (۳۳) و او از بـرايش عرض کرد کـه اي خداوند من مستعد مي‌باشم که بوده باشم با تو در زندان و در مرگ (۳۴) پس گفت اورا اي پِطْرُسْ ميگويم تورا امروز بانگ نخواهد زد خروس مگر آنکه پيش از آن تو سه بار انکار کرده باشي مرا که من اورا نمي شناسم (۳۵) و ايشان‌را فرمود که چون فرستادم شمارا بـي کيسهء و خورجين و نعلين آيا در هيچ چيـز کم رسي يافتيد گفتند کـه در هيچ چيز نيافتيم (۳۶) و ايشان‌را فرمود که حال آن کس که کيسه با اوست بر دارد و همچنين کسي که خورجين‌را

دارد و کسی که ندارد بفروشد جامهٔ خودرا و بخرد شمشیری (۳۷) و میگویم شمارا که آنچه نوشته شده است باید که در من کامل گردد که شمرده میشود با بدکاران بجهةِ اینکه آنچه نوشته شده است در بارهٔ من کمالي دارد (۳۸) پس ایشان گفتند اي خداوند اینك دو شمشیر در اینجا هست گفت ایشان‌را که بس است * (۳۹) و بحَسَبِ عادت برآمده بسوي کوهِ زیتون روان شد و شاگردانَش اورا متابعت نمودند (۴۰) چون رسید بآن مکان شاگردان‌را فرمود دعا کنید تا آنکه در امتحان در نیآئید (۴۱) و او خود بمقدارِ سنگ‌پرتابي دور رفته بزانو در آمده دعا کرد (۴۲) و گفت اي پدر اگر خواهی که این پیاله از من بگذرد بگذرد لیکن نه بخواهشِ من بلکه بخواهشِ تو (۴۳) و فرشتهٔ از آسمان اورا نمودار شد تا قوّت دهد اورا (۴۴) و او در اضطراب افتاده بسعيِ شدید دعا مینمود و عرقَش چون قطره‌ها از خون بود که بر زمین میچکید (۴۵) و از دعا برخاسته بنزدِ شاگردانَش آمد یافت ایشان‌را که از حزن خواب رُبوده اند (۴۶) و ایشان‌را گفت چرا میخوابید برخیزید و دعا نمائید تا آنکه داخل نشوید در تجربه * (۴۷) و هنوز تکلّم میفرمود که ناگاه گروهي که آن کس که به یِهُوداَهْ مسمّي بود و یکي از آن دوازده نفر بود ایشان‌را پیشوا شده بنزدِ عیسيِ آمد تا اورا ببوسد (۴۸) عیسيِ وَیرا فرمود اي یِهُوداَهْ آیا تو ببوسهٔ خیانت میکني فرزندِ انسان‌را (۴۹) آنگاه مصاحبانَش چون دیدند که چه خواهد شد وَیرا گفتند اي خداوند آیا بشمشیر بزنیم (۵۰) و یکي از آنها زد و گوشِ راستِ خادمِ کاهنِ بزرگ‌را ببُرید (۵۱) عیسيِ جواب داده فرمود که همین بس است و گوشِ اورا مسّ نموده اورا درست نمود (۵۲) و عیسيِ بآن کساني که بنزدِ وَيْ آمده بودند از کاهنانِ بزرگ و سرِدارانِ هیکل و مشائخ فرمود که آیا چون براي دُزد بر من آمدید با شمشیرها و چوبدستها (۵۳) و من هر روز در هیکل با شما میبودم و شما دست بر من دراز نکردید لیکن این ساعتِ شماست و قوّتِ ظلمت

(۵۴) پس ایشان اورا گرفته و بُرده بخانهٔ کاهنِ بزرگ رسانیدندَش * و دورادور پِطرُس بعقبَش روان شد (۵۵) و ایشان آتشي در وسطِ خانه افروخته با هم نشستند و پِطرُس نیز با ایشان نشست (۵۶) کنیزکي اورا دیده که نزدیكِ آتش نشسته است در وَيْ تیز نگریسته گفت که این نیز با وَيْ بود (۵۷) و انکارِ او نموده گفت که اي زن من اورا نميشناسم (۵۸) بعد از لمحهٔ شخصي دیگر اورا دیده گفت که تو نیز از آنها هستي پِطرُسَش گفت اي مرد نیستم (۵۹) و چون تخمیناً ساعتي گذشت دیگر بار شخصي مبالغه نموده که این کس بی شبهه با او بوده است زیرا که جَلیلِي است (۶۰) پِطرُس گفت اي مرد نمي‌یابم که تو چه میگوئي و هنوز در تکلّم میبود که فيِ الفور خروس بانگ زد (۶۱) و خداوند گشته به پِطرُس نگریست و او سخنِ خداوندرا که باو فرموده بود که پیش از آنکه خروس بانگ زند تو مرا سه بار انکار خواهي نمود یاد آورد (۶۲) و پِطرُس بیرون آمده زار زار بگریست * (۶۳) و آناني که عیسيرا نگاه میداشتند اورا تازیانه زده تمسخر مینمودند (۶۴) و رویَش‌را پوشانیده طپانچه بر وَيْ زدند و پرسیدندَش وگفتند از راهِ نبوّت بگو که کیست که تورا طپانچه زد (۶۵) و دیگر سخنانِ رزلِ بسیار باو گفتند * (۶۶) و چون روز ظاهر شد جمع شدند رؤساي قوم و بزرگانِ کَهَنَه و نویسنده‌گان و اورا در مجمعِ خود داخل نمودند (۶۷) پس گفتند که چنانچه تو مسیح هستي مارا اطّلاع ده ایشان‌را گفت اگر شمارا بگویم باور نخواهید نمود (۶۸) و اگر سؤال نمایم جواب نخواهید داد و مرخّص نخواهید نمود (۶۹) و بعد از این زمان فرزندِ انسان بر دستِ راستِ قوّتِ خدا نشسته خواهد بود (۷۰) همه گفتند پس تو پسرِ خدا هستي گفت ایشان‌را که شما میگوئید که من آنَم (۷۱) پس ایشان گفتند که مارا چه احتیاج بشهادت است زیرا که خود از دهنِ او شنیدیم *

(باب بیست و سیوم مشتمل بر پنجاه و شش آیه)

(۱) پس تمامیء آن جماعت برخاسته اورا بنزدِ پیلاطُس آوردند (۲) و آغازِ شکایت بر او نموده گفتند که یافتیم این شخص‌را که منحرف میکند قوم‌را و از دادنِ جزیه بقَیصَر منع میکند و میگوید که او خود مسیح پادشاه است (۳) پیلاطُس از وَي سؤال نموده گفت که تو پادشاهِ یهود هستي او وَي‌را جواب داده گفت که تو میگوئي (۴) و پیلاطُس کاهنانِ بزرگ و جمعیّت‌را گفت که من در این شخص عیبي نمي بینم (۵) و ایشان تأکید نموده گفتند که او از جَلِیل آغاز نموده در تمامِ یهودیّه تا اینجا تعلیم میداد و در میانِ مردم فتنه مي‌انگیزد (۶) و پیلاطُس چون جَلِیل‌را شنیده پرسید که آیا این شخص از جَلِیل است (۷) و چون یافت که از اعمالِ هیرودِیس است اورا بنزدِ هیرودِیس فرستاد زیرا که او نیز در آن ایّام در اُورشَلِیم بود * (۸) و چون هیرودِیس عیسي‌را دیده بسیار خوش‌وقت شد زیرا که مدّتها بود که خواهانِ دیدارش بود بعلّتِ آنکه بسیار از او نقلها شنیده بود و امیدوار بود که از او معجزهء دیده باشد (۹) پس از او سؤالاتِ چند نمود و او مطلقا جوابش نداد (۱۰) پس ایستادند رؤساي کَهَنَه و نویسنده‌گان و بشدّتِ تمام بر وَي شکایت مینمودند (۱۱) هیرودِیس با لشکرِ خود اورا استحقار و استهزا مینمود و کسوتِ فاخري بوَي پوشانیده اورا بنزدِ پیلاطُس باز فرستاد (۱۲) و آن روز پیلاطُس و هیرودِیس با هم آشتي نمودند زیرا که با هم از پیش در مقامِ عداوت بودند * (۱۳) و پیلاطُس بزرگانِ کاهنان و رؤساي قوم‌را خوانده (۱۴) ایشان‌را گفت که این کس‌را که شما بنزدِ من آوردید که مردم‌را منحرف میسازد الحال پیشِ روي شما من اورا امتحان نمودم هیچ عیبي از آنها که شما وَي‌را بآن منسوب مینمائید در او نمي یابم (۱۵) بلکه نه هیرودِیس نیز زیرا که من خود شمارا بنزدش فرستادم و الحال هیچ چیز که لائقِ قتل باشد در وَي بعمل نیاورده است (۱۶) پس اورا تنبیه نموده رها خواهم نمود (۱۷) چون

بر او در آن عید واجب بود که کسيرا بجهةِ آنها آزاد نماید (١٨) همه به یك بار فریاد کرده گفتند که اینرا ببَر و بَرَاَبّاسْرا بجهةِ ما آزاد ساز (١٩) و آن کسي بود که بسببِ شورش و قتلي که در شهر واقع شده بود در محبس گرفتار شده بود (٢٠) پس پِیلاطُس دیگر بار ایشانرا مخاطب ساخت و خواهش داشت که عیسيرا آزاد کند (٢١) و آنها فریاد کرده گفتند که اورا صلیب کن صلّیب کن (٢٢) باز سیوم مرتبه ایشانرا گفت که این کس چه بدي کرده است علّتِ قتلرا از وَيْ نیافته ام اورا تنبیه نموده رها خواهم نمود (٢٣) و ایشان بآوازِ بلند مبالغهء بسیار نمودند و خواهش کردند که او صلیب شود و آوازِ ایشان و کاهنانِ بزرگ اورا مغلوب نمود (٢٤) پس پِیلاطُس حکم نمود که مطلوبِ ایشانرا بعمل آرند (٢٥) و براي ایشان شخصيرا که بعلّتِ هنگامه و قتل در زندان بود و اورا خواستند رها نمود و عیسيرا بخواهشِ ایشان سپرد * (٢٦) و چون اورا ميبُردند شخصي شِمْعُونْ نام قُورِنِّي که از خارجِ شهر ميآمد گرفتار کرده صلیبرا بر دوشَش گذاشتند که از پسِ عیسي ببرد (٢٧) و گروهي بسیار از مردم و از زناني که بجهةِ او سینهزنان و گریهکنان بودند در عقبِ او روان شدند (٢٨) عیسي بسوي ایشان بر گشته گفت اي دخترانِ اُورِشَلیمْ بر من مگرئید بلکه بر خود و فرزندانِ خود بگرئید (٢٩) زیرا اینك ميآید ایّامي که در آن خواهند گفت که خوشحالِ عقیمَها و رحِمهائي که نزادند و پستانهائي که شیر ندادند (٣٠) و آنگاه شروعِ تکلّم بکوهها خواهند کرد که بر ما بیفتید و بتلّها که مارا پنهان نمائید (٣١) زیرا که چون کرده میشود این اعمال با چوبِ تر با چوبِ خشك چه خواهد شد * (٣٢) و دو نفر دیگر که بدکار بودند آوردند که با او کُشته شوند (٣٣) و چون بجائي که آنرا کاسهء سر میگویند رسیدند اورا در آنجا صلیب نمودند و بدکارنرا نیز یك از راست و یك از چپ (٣٤) و عیسي گفت که اي پدر اینهارا بیآمرز زیرا که نمیدانند که چه کار ميکنند و آنها رختهاي اورا قسمت کرده قرعه

زدند (۳۵) و مردم نگران ایستاده بودند و بزرگان بتمسخر بآنها گفتند که دیگران‌را نجات داد خودرا نجات دهد اگر این است مسیح برگزیدهٔ خدا (۳۶) و سپاهیان نیز اورا استهزا مي نمودند که پیشِ او آمده سرکه گذاشتند (۳۷) و گفتند که اگر تو پادشاهِ یهود هستي خودرا نجات ده (۳۸) و نامهٔ بر او نوشته بود بخطِّ یوناني و رومي و عبْري که این پادشاهِ یهود است * (۳۹) و یکي از آن بدکاران که بصلیب آویخته شده بود اورا منکرانه گفت که اگر توئي مسیح خودرا و مارا نجات بده (۴۰) و دیگري اورا نهیب داده در جواب گفت آیا تو از خدا نمي ترسي زیرا که تو در همان عذاب گرفتاري (۴۱) و ما بحقّ زیرا که مکافاتِ اعمالِ خودرا مي‌یابیم و این کس هیچ عملِ نا شایسته نکرده است (۴۲) و به عیسي گفت اي خداوند مرا یاد آر چون بملکوتِ خود رسي (۴۳) عیسي وي‌را گفت که من ترا راست میگویم که تو امروز در فردوس با من خواهي بود * (۴۴) و قریب بساعتِ ششم بود که همهٔ مرزوبوم‌را ظلمتي فرو گرفت و تا بساعتِ نهم باقي بود (۴۵) و آفتاب تاریك شد و پردهٔ هیکل از میان شکافت (۴۶) و عیسي بآوازِ بلند فریاد نموده گفت اي پدر من روح خودرا بدستهاي تو میسپارم و این‌را گفته وفات نمود * (۴۷) و یوزباشي این واقعه‌را دیده خدارا تمجید نمود و گفت بدرستي که این شخص بر راستي بود (۴۸) و همگيء طائف که بجهةِ این تماشا حاضر بودند چون این واقعات‌را ملاحظه نمودند سینه زنان برگشتند (۴۹) و همگيء آشنایانِ او و زناني که از جَلیل اورا پیروي نموده بودند از دور ایستاده این واقعات‌را ملاحظه نمودند * (۵۰) و ناگاه مردِ مشیرِ یوسف‌نام که راست و نیکوکار بود (۵۱) و در مشورت و عملِ آنها شریك نبود و خود نیز منتظرِ ملکوتِ خدا میبود از اَرِمَتّیه که شهري است از شهرهاي یهود (۵۲) او نزدِ پیلاطُس آمده بدنِ عیسي‌را خواهش نمود (۵۳) و آن‌را پائین آورده در پارچهٔ کتان پیچیده در مقبرهٔ که از سنگ کَنده شده بود جائي

که هیچ کس گذارده نشده بود اورا گذاشت (۵۴) و آنروز روزِ تهیه و ابتداي سَبْت بود * (۵۵) و آن زناني که از جَلِیلْ با وَيْ آمده بودند نزدیك آمده در قبر مي‌نگریستند که چه سان تَنَش‌را گذاردند (۵۶) و برگشته بویهاي خوش و عطرها آماده ساخته و در روزِ سبت بحَسَبِ حکم آرام گرفتند *

(بابِ بیست و چهارم مشتمل بر پنجاه و سه آیه)

(۱) و در روزِ یك‌شنبه صبح بسیار زودي آن عطرهائي‌را که مهیّا ساخته بودند برداشته بسرِ قبر آمدند و با آنها تني چند نیز بودند (۲) و یافتند که سنگ از سرِ قبر غلطیده شده است (۳) چون باندرون رفتند تنِ خداوند عیسي‌را نیافتند (۴) از این واقعه در حیرت میبودند که ناگاه دو مرد با لباسهاي درخشان بر ایشان پدید آمدند (۵) چون که ایشان ترسان شده سرهارا بزیر انداختند ایشان‌را گفتند چرا شما زنده‌را در مرده‌گان میجوئید (۶) در اینجا نیست بلکه برخاسته است یاد آرید که چه گفت شمارا هنگامي که هنوز در جَلِیلْ بود (۷) که فرزندِ انسان باید که بدستهاي مردمِ گناه‌کار تسلیم کرده شود و صلیب شود و در روزِ سیوم برخیزد * (۸) و سخنَش‌را یاد آوردند (۹) و از سرِ قبر برگشته بالتّمام این واقعات‌را بآن یازده نفر و باقيِ مردم خبر دادند (۱۰) و مَریَمِ مَگدَلِیَّه و یُوحَنَّه و مَریَمِ مادرِ یَعقُوبْ و زنانِ دیگر که همراه بودند ایشان بودند که حواریان‌را باین واقعه خبر دادند (۱۱) و سخنِ ایشان نزدِ آنها مانندِ افسانه آمده ایشان‌را تکذیب نمودند (۱۲) پِطرُسْ برخاسته بر سرِ قبر دوید و خم شده کفن‌را دید که گذاشته شده است بتنهائی و در نفسِ خود از آن واقعه تعجّب نموده برگشت * (۱۳) و اینك در آن روز دو نفر از ایشان بسوي قریهٔ که شصت تیرپرتاب از اُورشَلِیمْ دور بود و اسمَش اِمّاوُسْ بود میرفتند (۱۴) و آنها در بارهٔ همهٔ این واقعات با یکدیگر گفتگو مینمودند (۱۵) و در آن وقت که گفتُگو و جستُجو مینمودند عیسي خود پیش آمده با ایشان روان شد (۱۶) امّا چشمهاي ایشان پوشیده شده بود

که اورا نشناختند (۱۷) ایشان‌را گفت که این چه سخن است که در راه با یکدیگر میگوئید و مکدّر هستید (۱۸) و یکي که کِلِیُوپاْس نام داشت وَيْ‌را در جواب گفت که آیا تو در اُورِشَلِیمْ خوش‌نشین هستي وبس و آنچه در این اوان درمیانِ آن واقع شد ندانستهٔ (۱۹) ایشان‌را گفت که چه واقعه وَيْ‌را گفتند که نقلِ عیسئِ ناصَرِي است که پیغمبر بود و پیشِ خدا و همه‌گئِ خلق در فعل و قول قادر بود (۲۰) و کاهنانِ بزرگ و رؤساي ما چگونه اورا بقضاي مرگ سپردند و صلیبش نمودند (۲۱) و ما امیدوار بودیم که همین باشد که اِسْرائِیلْ‌را فدیه خواهد بود و علاوه بر این واقعات که حال سه روز است که این واقع شده است (۲۲) زني چند از طائفهٔ ما مارا حیران نموده اند که صبحي بر سرِ قبر رفته اند (۲۳) و تنش‌را نیافتند آمده میگفتند که فرشتهٔ چندرا رؤیت نموده اند که گفته بودند که او زنده است (۲۴) و بعضي از رُفَقاي ما بر سرِ قبر آمده آنچنان که زنان گفته بودند ملاحظه نمودند و اورا نیافتند (۲۵) و او ایشان‌را گفت که اي نافهمان و در باور کردنِ همهٔ آنچه پیغمبران گفته اند سُسْت‌اعتقادان (۲۶) آیا نبایست که مسیح این چیزهارا کشیده بجلالِ خود برسد (۲۷) پس نقلِ خودرا از همه‌گئِ کتابها از موسيِ آغاز نموده و سائرِ پیغمبران براي ایشان تفسیر نمود (۲۸) چون نزدیك شدند بقریهٔ که بسوي آن میرفتند او اراده نمود که پیشتر رود (۲۹) ایشان چنگ دراو زده گفتند که باما باش زیرا که نزدیك بشام است و آفتاب در زوال است پس داخل شد که با ایشان باشد (۳۰) و چون با ایشان نشسته بود نانيرا برداشته و شکر بجا آورده و شکسته به یشان داد (۳۱) که چشمهاي ایشان کُشاده شد و اورا شناختند و او از ایشان ناپدید گشت (۳۲) و با یکدیگر میگفتند که آیا جانِ ما مشتعل نبود در هنگامي که در راه با ما تکلّم مینمود و کتابهارا بجهةِ ما تفسیر مینمود * (۳۳) و در همان ساعت برخاسته

به اُورشَلِیمْ مراجعت نمودند و آن یازده نفر و رُفَقاي ایشان‌را یافتند که باهم جمع شده اند (۳۴) و میگفتند که خداوند فيِ‌الحقیقت برخاسته است و بر شِمْعونْ نمودار شده است (۳۵) پس بایشان نقلِ راهِ سفررا نمودند که چه سان در وقتِ شکستنِ نان بایشان نمودار شد * (۳۶) و ایشان در این گفتگو بودند که عیسيٰ خود در میانِ ایشان ایستاده ایشان‌را گفت سلام بر شما باد (۳۷) و ایشان حیران و مخوف شده مي‌پنداشتند که روح‌را رؤیت مینمایند (۳۸) و آنهارا فرمود که چرا شما مضطرب میباشید و چرا در دلهاي خود شبهه‌را راه میدهید (۳۹) دستها و پایهاي مرا ملاحظه نمائید که من خود هستم و مرا لمس نمائید و به بینید زیرا که روح جسم و استخوان ندارد آنچنانکه ملاحظه میکنید که در من است (۴۰) و این‌را گفته دستها و پایهارا بایشان نمود (۴۱) و چون هنوز از خوش‌وقتي در شبهه و حیران بودند ایشان‌را فرمود که آیا چیزِ خوراکي در اینجا دارید (۴۲) ایشان قدري از ماهيء بریان و از شانِ عسل بويٌ دادند (۴۳) و او گرفته پیشِ روي ایشان تناول نمود * (۴۴) و بایشان فرمود که این همان مقدّمات است که شمارا میگفتم در وقتي که هنوز با شما بودم که هر آنچه در آئینِ مُوسيٰ و رسائلِ پیغمبران و مزامیر در بارهء من نوشته شده است باید کامل گردد (۴۵) آنگاه فهمِ آنهارا وسعت داده که کتابهارا توانند فهمید (۴۶) و ایشان‌را گفت که باین طور نوشته شده است و باین قِسم لازم بود که مسیح کُشته شود و در روزِ سیوم از میانِ اموات برخیزد (۴۷) و باید از اُورشَلِیمْ آغاز شده ندا بتوبه و آمرزشِ گناهان در همهء قبائل باسمَش کرده شود (۴۸) و شما شاهدانِ این چیزها هستید (۴۹) و اینك من وعدهء پدرِ خودرا بشما میفرستم و شما در شهرِ اُورشَلِیمْ توقّف نمائید تا وقتي که از عالَمِ بالا بقوّت ملبّس شوید * (۵۰) پس ایشان‌را بیرون آورد تا بَیْتِ‌عَنیاهْ و دستهاي خودرا بلند کرده آنهارا برکت میداد (۵۱) و او هنوز

ایشان‌را برکت میداد که از ایشان جدا گشته بسوي آسمان بلند شد (۵۲) و آنها اورا سجده نموده با فرحِ بسیار بسوي اُورشَلِیمْ برگشتند (۵۳) و پیوسته در هیکل مانده خدارا حمد و سپاس مینمودند * آمین *

تمام شد کتابِ انجیلِ لُوقا

---

# کتابِ انجیلِ یُوحَنّا

## مشتمل بر

## بیست و یك باب

---

(بابِ اوّل مشتمل بر پنجاه و یك آیه)

(۱) بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نزدِ خدا بود و آن کلمه خدا بود (۲) و همان در ابتدا نزدِ خدا بود (۳) و هر چیز بوساطتِ او موجود شد و بغیر از او هیچ چیز از چیزهائي که موجود شده است وجود نیافت (۴) در او حیات بود و آن حیات روشنائیء انسان بود (۵) و آن روشنائی در تاریکي میدرخشید و تاریکي در نمي‌یافتَش * (۶) شخصي بود که از جانبِ خدا فرستاده شده که اسمَش یَحْیِي بود (۷) و او براي شهادت آمد تا آنکه شهادت بر آن نور دهد تا آنکه همه بوساطتِ او ایمان آورند (۸) و او خود روشنائی نبود بلکه آمده بود که بر آن روشنائي شهادت بدهد * (۹) و روشنائيء حقیقي آن است که هر کس‌را که بجهان در مي‌آید منوّر میگرداند (۱۰) و این در جهان بود و جهان بوساطتِ او پدید گشت و جهانَش نمي‌شناخت (۱۱) و بسوي خاصانِ